

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مجموعه یادداشت‌های

ایرانشناسی بدون دروغ (2)

سیری در جغیات تاریخ منطقه و نگاهی به تاثیرات آن بر اجتماعات مردمان مسلمان منطقه



برمبنای مطالعات بنیان اندیشی سر کتاب‌ها

«تاملی بر بنیان تاریخ ایران»

ناصر یوریار

Ketabton.com

جمع آوری و تالیف

Aydın Təbrizli

تابستان 92

«آرشیو وبلاگ کنکاش در تاریخ»

www.biryol-az.blogspot.com

فهرست:

| | |
|---------|---|
| 3..... | مقدمه |
| 4..... | تلنگر(3) - (تخت جمشید هیچ ربطی به هخامنشیان ندارد)..... |
| 7..... | تلنگر(4) - (تاج محل یک بنای تازه ساز است) |
| 13..... | تلنگر(5) - (جاده های باستانی چین)..... |
| 18..... | تلنگر(6) - (طاق بستان یک یادمان نیمه کاره است) |
| 22..... | تلنگر(7) - (طاق بستان مربوط به مهاجرین هلنیست می باشد)..... |
| 31..... | جمع بندی و مدخل های جدید برای تحقیق - (اسناد اثبات قتل عام پوریم) |
| 34..... | 1- نقل مستقیم تورات |
| 39..... | نقشه های جغرافیایی صده های اخیر |
| 44..... | نسخه های قدیم شعر فارسی |
| 48..... | قلاع(1) - (بررسی وضعیت اولین سکونتگاه های بشر بعد از پوریم) |
| 52..... | قلاع(2) - (بررسی وضعیت اولین سکونتگاه های بشر بعد از پوریم) |
| 57..... | قلاع(3) - (بررسی وضعیت اولین سکونتگاه های بشر بعد از پوریم) |

مقدمه:

در قسمت اول این یادداشت به مسائلی اشاره شده که شاید برای عده‌ای مبنی بر جعلی بودن تاریخ منطقه به عنوان تلنگری بود. ورود بدون تعصب به این وادی و آموزش کلیدهای اصلی شناسایی در نتیجه منجر به شناخت حق از باطل و جعل از غیر جعل و دروغ از راست می‌شود. عده‌ای در ابتدا این سوال را می‌کنند که سرانجام این مباحث در نهایت به کجا خواهد رسید؟ در جواب باید بگویم این جعلیات دامنه بسیار بسیار گسترده‌ای دارد و چنانچه در برخی یادداشت‌ها به آن اشاره کرده‌ام واردشوندگان به این حوزه در روز روشن برای اطمینان از طلوع خورشید به آسمان نظاره‌گر می‌شوند و خبر روز بودن را نیز خود بررسی می‌کنند! چون جاعلین موجود تمامی اجزای زندگی مان را آلوده به این اوهمات کرده‌اند. در نهایت به این مسئله اشاره می‌کنم که تاریخ و فرهنگ منطقه در اثر برنامه ریزی‌های کنیسه و کلیسا به چنان روزی افتاده است که حتی کوچکترین مسائل نیز برای اثبات غیر جعلی بودنشان باید مورد بررسی‌های علمی و موشکافانه قرار گیرد و از آتش نمایانگر حقیقت سیاوش عبور کنند. این شک به مسائل تاریخی و فرهنگی زمانی خود را جلوه‌گر نمود که با یک بررسی ساده فهمیدیم تمامی آن‌هایی که درباره علوم انسانی منطقه به نوشتن و تالیف کتب مشغول شده‌اند بدون استثنا یهودی بوده‌اند! این سوال در ذهن ما ایجاد شد: علوم انسانی منطقه شامل چه مزیت‌هایی برای یهود بوده است که این همه لشکر قلم به دست مشغول تدارک کتاب برایمان هستند؟ نکته بعدی زمانی بیشتر از نکته اول خود را نشان داد که با مقایسه متون گفته شده در باب علوم انسانی منطقه هیچ کدام از این افراد مخالف نظر آن دیگری نبوده‌اند و در هیچ مسئله‌ای منتقد نیستند. کسی نبوده است که گفته‌های نفر قبلی در مورد موضوع خاصی را رد کند و نظر جدیدی ارائه دهد! همه گویا یک متن را می‌خوانند! این مسئله منجر به این شد که بنیان اندیشی گام به عرصه بگذارد و با بررسی‌های جدید اسرار این وضعیت عجیب را به دست آورد. نتیجه این تحقیقات همین یادداشت‌هایی است که ملاحظه می‌کنید، ولی بدبختی اینجاست که در طی این 12 سال اساتید دانشگاهی و مسئولین فرهنگی جامعه برای حفظ کرسی‌های درآمدزای خود فرماسیون سکوت را برگزیده‌اند و نه تنها اجازه انتشار این مطالب را نداده‌اند بلکه برنامه ریزی‌های سازماندهی شده‌ای نیز برای سرکوب آن انجام داده‌اند. امید است این یادداشت‌ها در نهایت صاحبان اصلی خود را پیدا کند تا زمانی فرا رسد و فرهنگ بشری را عاری از کرم‌های فرهنگی کنیسه و کلیسا ببینیم.

Aydın Təbrizli

92 تابستان

- تلنگر (3)

این یادداشت کوتاه تقریباً آخرین یادداشتی خواهد بود که در باب هخامنشیان نصب می‌کنم چون اصولاً با ارائه اسناد تصویری که در این چند یادداشت ذکر کرده و تذکر داده‌ام اصولاً چیزی به نام هخامنشیان در تاریخ جهان در هیچ شکلی به وجود نیامده‌اند. به تصویر زیر که مربوط به زمان قبل از خاکبرداری از تخت جمشید گرفته شده است دقت کنید شما زمینی صاف و بدون هیچ گونه تپه و آثاری از آوار را می‌بینید.



هیئت حفاری در این نقطه بعد از حفاری با چنین صحنه‌ای مواجه شد!!!





و چون این آثار واقعیت و هستی بنای موسوم به تخت جمشید را به تصویر می کشید طی برنامه ریزی وحشیانه بر روی بخشی از این ابنیه خشت و گلی بنایی را ساختند که امروز موزه نام گرفته و مابقی ابنیه بیرون آمده از دل خاک در اثر حفاری را به این شکل نابود کردند!!!



و بعد در کل این محوطه پایه ستون‌هایی را چیدند که امروز به خزانه تخت جمشید معروف شده و این پایه ستون‌ها 60 سال قدمت دارند و با ماشین تراشیده شده‌اند.



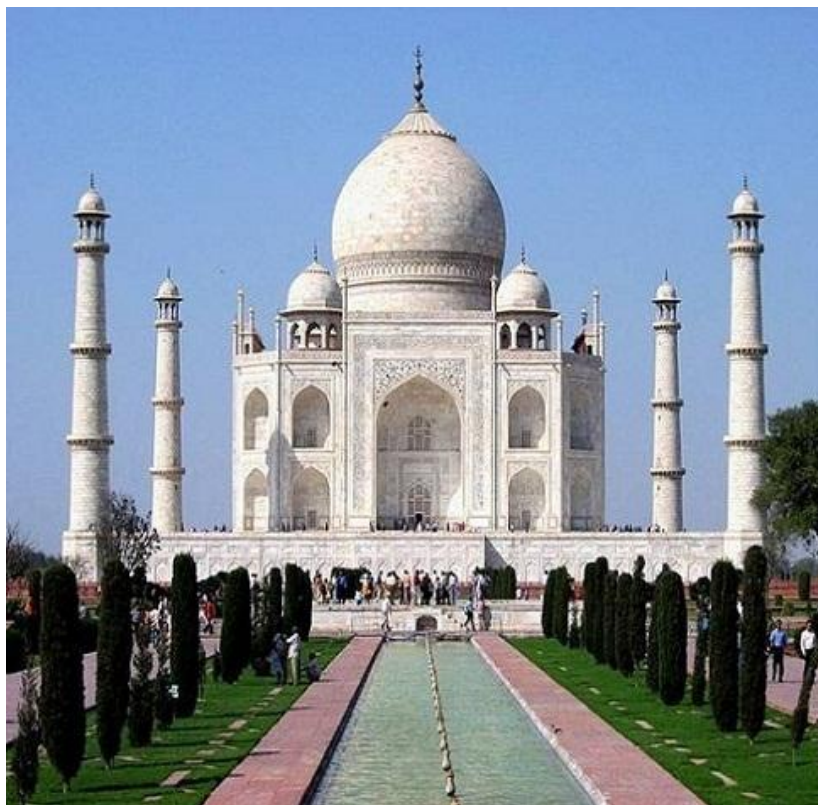
پایه ستون‌هایی که حتی آخ هم نگفته‌اند و در عرض این دو هزار و چند صد سال هیچ خراشی بر روی آنها نیفتاده است!!! و به این شکل از یک ابنیه زیگوراتی بین‌النهرینی که مربوط به بومیان منطقه بوده است یک محل تمرکز برای هخامنشیان قلابی ساختند. ولی نمی‌دانم چه زمانی روشنفکری ایران و جهان دست از لج بازی بر می‌دارد و اجازه مطرح شدن این حقایق در دانشگاه‌ها را خواهد داد.



از دوستان تقاضا دارم در نوشته‌های آتی خود بنابر آنچه در این تاپیک و درباره هخامنشیان ذکر شد دیگر نامی از این اشباح در هیچ حدی نبرند چون آب در هاونگ کوبیدن است و وقتی نمی‌توان هیچ مرکزی برای این امپراتوری در نظر گرفت پس باید بگوییم این امپراتوری اشباح بوده است که یهودیان با سرمایه‌گذاری‌های کلان تبلیغاتی و با توسل به جعل مسیر تاریخی ملتی را از راه راست خود منحرف کرده‌اند. باید همگی به مقابله با این دشمنان قسم خورده خود به فعالیت‌های فرهنگی قوی تری پردازیم.

- تلنگر (4)

برای اینکه فضای این تاپیک از حالت خشک خود در بیاید کفایت به دوستان متذکر شوم که ساخت جعلیات برای فریب اذهان عمومی مردم جهان صرفاً مربوط به ایران و هخامنشیان نمی شود و این جعلیات کل تاریخ و فرهنگ و تمدن بشری را کرم زده کرده است.



«از پرآوازه‌ترین بناهای جهان و آرامگاه زیبا و باشکوهی است که در نزدیکی شهر آگره و در ۲۰۰ کیلومتری جنوب دهلی نو پایتخت هند واقع شده است و یکی از عجایب هفتگانه جدید دنیا!!! به‌شمار می‌رود.» (ویکی‌پدیا)

این آرامگاه را شاهزاده اعظم شاه پسر اورنگ زیب و حاکم اورنگ‌آباد در اواخر سده هفدهم به تقلید از تاج محل برای مادرش ساخت. اما از آنجایی که او به اندازه شاه جهان، سازنده تاج محل آگرا، ثروتمند نبود مجبور شد این آرامگاه را خیلی کوچک‌تر و محقرانه‌تر!!! بسازد و نمونه‌ای کوچک از تاج محل اصلی است. (ویکی‌پدیا)

من این دو تصویر را در کنار هم دیگر می‌آورم تا شما مقایسه‌ای بین این دو بنا داشته باشید و به ریش این جاعلین بخندید و به عمق قضایا بیشتر پی ببرید.



در برشورهای توریستی که مربوط به هند می‌باشد برای فریب اذهان هر دو عکس را انداخته‌اند و چنین نوشته‌اند که عکس سمت چپ مربوط به قبل از بازسازی و تعمیرات اولیه بوده و عکس سمت راست مربوط به بعد از بازسازی و تعمیرات اساسی می‌باشد!!! در حالی که مقبره موسوم به "بی بی کا" حدوداً در ۴۰ کیلومتری تاج محل قرار دارد و یک بنای دیگری است که به تاج محل فقط شباهت دارد و انگلیسی‌ها در همین ۱۰۰ سال اخیر با تقلید از مقبره "بی بی کا" آن بنا را بالا برده‌اند. بنایی که در طی این چند صد سال آخ هم نگفته و شیک و سالم دست نخورده باقی مانده آن هم در طبیعت شرعی و گرم هندوستان که آثار تخریب زیادی می‌تواند بر ابنیه ایجاد کند. دو بنایی که از هیچ لحاظی متفاوت نیست و گفته "ویکی‌پدیا" مبنی بر حقیر بودن مقبره بی‌بی‌کا (چنانکه در تصویر می‌بینید) یک دروغ بزرگ می‌باشد.

حال می‌خواهم به شما بگویم مردم هند از لحاظ تکنیک‌های مهندسی و فنی آنقدر پیشرفته بوده‌اند که ساخت چنین ابنیه حقیری بدون کمترین نقش و نگاری، کار زیاد سختی برایشان نبوده است و هدف از برجسته کردن تاج محل توسط تاریخ‌نویسی یهود و سازمان یهود مدیر یونسکو تنها تحقیر هنر و فرهنگ آن کشور می‌باشد. کافی است به چند عکس پایین توجه کنید که بنده درباره آنها هیچ توضیحی نمی‌دهم و قضاوت را به شما واگذار می‌کنم.







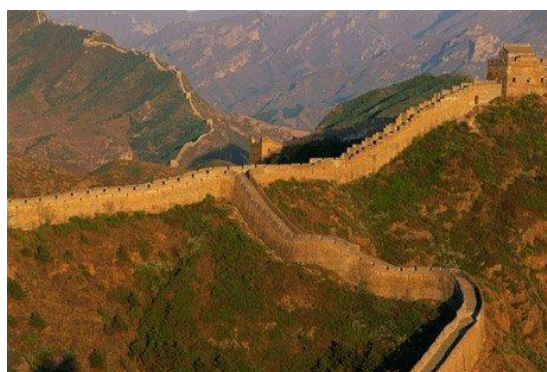
این تصاویر فقط نمونه های کوچکی از معماری و فرهنگ و هنر و تمدن مردم هند را به تصویر کشیده‌اند و ارزش یک آجر نقش دارشان از کل سازه‌های "بی‌بی‌کا" و "تاج محل" بیشتر است.

حال نگاه کنید به این تصویر مربوط به برگه‌هایی از مجله "دانستی‌ها" تا روده بر شوید. جالب اینجاست که تیر این مزخرفات را نوشته است "عجایب" البته از عجایب هم محسوب می‌شود چون وقتی در جلوی چشم مردم و در سال 2013 و در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات وقتی چنین چاخانهایی را به خورد مردم می‌دهند باید هم نام "عجایب" را بر روی آن بگذارند. و دریغ از روشنفکری کنونی ما که هنوز در خواب ناز غفلت آرمیده است.



شما در نقشه بالا عوارضی را در قسمتی از شمال شرقی چین تا کره را مشاهده می‌کنید که مجموعه محدثاتی را نشان می‌دهد که امروز به نام دیوار می‌شناسید. اگر دقت داشته باشید این به اصطلاح دیوار فقط مربوط به چین نیست و قسمتی از این به اصطلاح دیوار تا سبیری نیز کشیده شده است و چینیدن تکه می‌باشد و کل شمال چین را پوشانده است. پس آن افسانه‌هایی که می‌گویند این سازه برای مقابله با اقوام مهاجم شمال و مخصوصاً مقابله با مغول‌ها ساخته شده است افسانه‌ای بیش نیست چون مهاجمان شمال می‌توانستند از لابلای آنها عبور کنند و یا دیوارها را دور بزنند و سرانجام وارد کشور چین شوند و انگهی در سبیری کدام چینی زندگی می‌کرده‌است که نیاز به کشیدن قسمتی از این دیوار به آن قسمت را ضروری می‌کرده است!!!!؟؟؟

حال شاید سوال کنید پس این سازه عظیم و طولیل چه کاربردی داشته است؟ در زیر با ارائه اسناد تصویری نشان خواهیم داد که این سازه‌های عظیم جاده‌ها و کانال‌های ارتباطی عصر باستان در چین بوده‌اند و یکی از هوشمندانه‌ترین تدابیر بشر برای جلوگیری از هدر رفت سرمایه در ساخت جاده محسوب می‌شود که تا کنون نیز بخش مهمی از آن سالم مانده و قابل استفاده می‌باشد.



همانگونه که در این تصویر می‌بینید این جاده‌ها چون در مسیر خود شهرهای زیادی را تحت پوشش قرار می‌دادند بنابراین این جاده در این قسمت به دو راهی تقسیم شده است چون در نهایت به دو شهر مختلف منتهی می‌شود.



در اینجا ملاحظه می‌شود که بخشی از این جاده در نهایت به یک بندر ختم شده است و ظاهراً بار تا قسمتی از مسیر توسط کشتی حمل می‌شد و سپس وارد این جاده‌ها می‌شد تا به شهرهای مربوطه برسد.



شما در این تصویر انتهای بخشی از این جاده‌ها را می‌بینید که با یک دروازه به یک شهر ختم شده است و این خود نشان می‌دهد که این جاده‌ها برای انتقال کالا و مسافرین ما بین شهرها و بنادر ساخته شده‌اند.



برای اینکه جاده در اثر سیلاب‌ها نابود نشوند در بین مسیرها برای عبور از رودخانه‌ها پل‌های ارتباطی منظمی نیز ساخته شده‌اند.



چینی‌ها هوشمندانه عمل کرده‌اند و برای جلوگیری از تخریب جاده‌ها در اثر بهمن، در گردنه‌های صعب‌العبور جاده‌ها را در خط‌الراس رشته‌کوه‌ها بنا کرده‌اند و همانگونه که تصویر بالا نشان می‌دهد در این نقطه از کوه‌ها دیگر بهمنی سرازیر نمی‌شود چون بهمن بعد از قله کوه‌ها و در دامنه کوه‌ها سرازیر می‌شوند و بدین‌گونه در زمستان‌های سخت و برف‌های سنگین نیز این جاده‌ها مسدود نمی‌شدند و کاروان‌ها می‌توانستند به راحتی کالاهای خود را منتقل کنند.



حال کسانی که ادعا دارند این دیوارها برای جلوگیری از حمله قبایل مهاجم شمالی و مخصوصاً مغولها ساخته شده است در تصویر بالا نگاه کنند و بگویند اگر مغول با امکانات آن زمان، وقتی می توانسته از صخره‌های چند صد متری و کوه‌های چند هزار متری بالا برود از دیوار 10 متر نیز می توانست به راحتی بالا برود!!! وانگهی وقتی این ابنیه در آن زمان وجود داشته‌اند پس چگونه چنگیز خان توانسته از آن عبور کند و پنج سال پکن را محاصره کرده و سرانجام امپراتور چین را مجبور به تسلیم شدن کند!!!! آیا زمان آن نرسیده است که یک صدا بگوییم سرمان کلاه گذاشته اند و تمامی این مزخرفات برای فریب ذهن تاریخی مردم منطقه بوده است و هدف از این جعلیات ایجاد آشوب و اختلاف بین مردم منطقه می باشد!!!!

<http://s3.picofile.com/file/7517307418/China.avi.html>

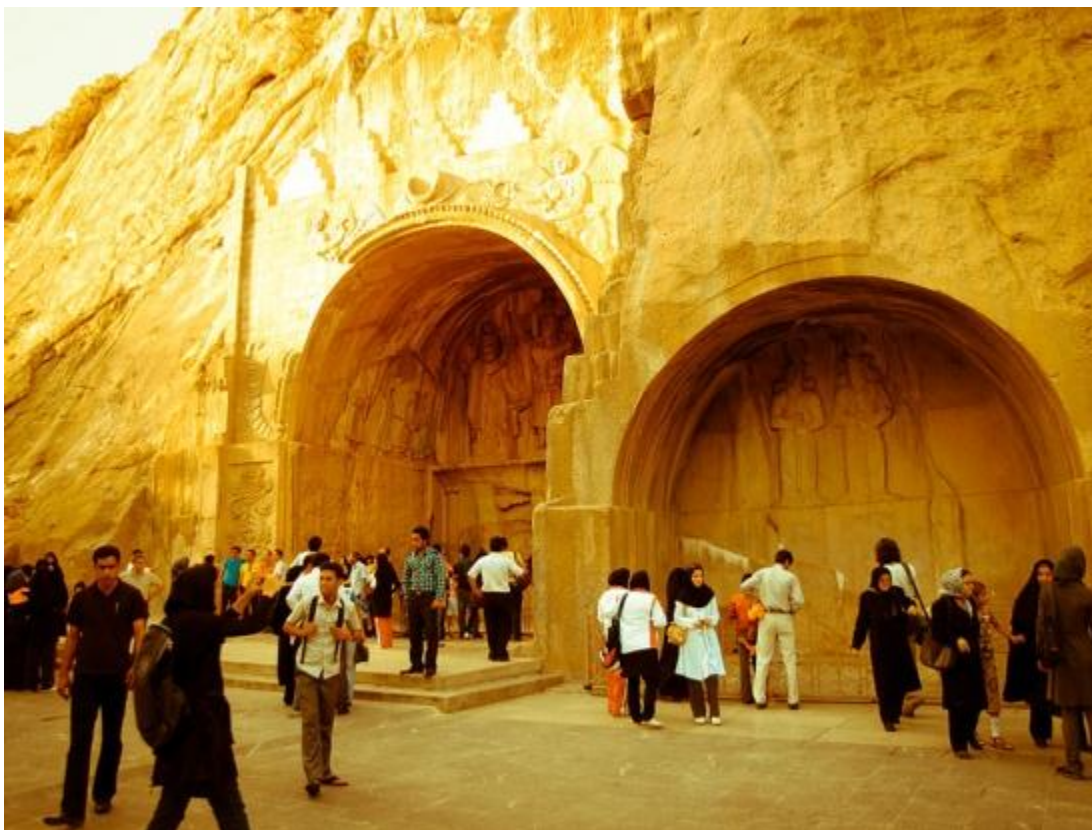
لینک بالا مربوط به جنگ جهانی دوم می باشد (لطفاً دانلود کنید) و در این فیلم چند ثانیه‌ای شما می توانید ببینید که چگونه لشکر ژاپن نیروهای زمینی خود را از طریق این جاده‌ها منتقل می کردند و این به وضوح نشان می‌دهد که حتی تا همین 60 سال پیش نیز این جاده‌ها کاربرد داشته‌اند و شهرهای مهمی را تحت پوشش قرار داده بودند و این مسئله حتی برای ژنرال‌های ژاپنی آن زمان نیز پوشیده نبوده است. گرچه بخش اعظمی از این جاده‌ها که سالم مانده اند اکنون نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند و بومیان نزدیک به این جاده‌ها برای رسیدن به شهرها و روستاهای تحت پوشش این جاده‌ها از آنها استفاده می‌کنند.

- تلنگر (6)

قبلا اشاره‌ای کردم که طاق بستان هیچ ارتباطی با ساسانیان ندارد و مربوط به یونانی‌های مهاجر می‌باشد و در اینجا نیز با ارائه اسناد تصویری نشان می‌دهم که این نظریه تا چه اندازه قابل قبول و غیر قابل رد می‌باشد گرچه متعصینی شاید مسائل را به گونه دیگری تعبیر کنند.

«طاق بستان مجموعه‌ای از سنگ‌نگاره‌ها و سنگ‌نشته‌های دوره ساسانی است که در شمال غربی شهر کرمانشاه در غرب ایران واقع شده است. این مجموعه در قرن سوم میلادی ساخته شده است و ارزش هنری و تاریخی زیادی دارد. چند صحنه تاریخی از جمله تاج‌گذاری خسرو پرویز، تاج‌گذاری اردشیر دوم، تاج‌گذاری شاهپور دوم و سوم و همچنین چند سنگ‌نوشته (کتیبه) به خط پهلوی کتیبه‌ای در آن کنده کاری شده است. وجود کوه و چشمه در این مکان، آن را به گردشگاهی روح‌فزا تبدیل نموده که از زمان‌های دیرین تا به امروز مورد توجه بوده است.» (ویکی پدیا)

عده‌ای شاید بگویند چرا از ویکی پدیا سند می‌آورم؟! در اینجا متذکر می‌شوم که اکثر مطالبی که در ویکی پدیا نصب می‌شوند همان فرهنگ عمومی می‌باشد که یهود با سرمایه‌گذاری‌های مادی برای مردم منطقه ایجاد کرده است و در هر کتابی و هر سندی که این آقایان نوشته‌اند رجوع کنید غیر از این مسائل چیز دیگری نمی‌بینید.



همانگونه که در دیوار سمت چپ طاق بزرگتر می‌بینید یک حجاری وجود دارد که نمای نزدیک آن تصویر زیر می‌باشد.



این حجاری را به زمان قاجاریه نسبت می دهند!!! گرچه قصد ورود به این بخش از تاریخ ایران را امروز و در این یادداشت نمی خواهم توضیح بدهم ولی ابتدا و بدون مقدمه و ارائه سند بگویم که این حجاری مربوط به دوران بعد از رضا شاه می باشد و هدف از جعل این کتیبه دو هدف اساسی و تفرقه انگیز می باشد: نخست اینکه پادشاهان قاجاریه را بی کفایت و بی تمدن معرفی کنند چون در حفظ میراث فرهنگی کوشا نبوده اند. دوم اینکه با حجاری این کتیبه بر قسمتی از داخل آن طاق آثاری را از بین برده‌اند که هلنی بودن ابنیه را نمایان می کرد. این طاق نیز مثل تخت جمشید در میانه کار به حال خود رها شد و نیمه کاره ماند. دلایلی که برای اثبات نیمه کاره بودن آن می توان آورد این تصاویر می باشد.



حجاران این بنا برای سهولت در رفتن به قسمت فوقانی طاق قسمتی از سخره را به عنوان پله کان در آورده اند و اصولاً باید بعد از اتمام کار آن پلکان حذف می شد چون نمای اصلی بنا را بد قیافه نشان می داد. وقتی این قسمت از بنا و آن هم قسمتی که در بازدید اولیه ابتدا به چشم می خورد حذف نشده است، نشان از نیمه کاره بودن دارد. حال سری به داخل این ابنیه می زنیم تا ببینیم در داخل این طاق ها چه خبر بوده است. اما قبل از این کار توجه شما را به این تصویر جلب می کنم:



این تصویر مربوط به دو طرف ورودی طاق کوچک می باشد. حال توجه کنید به این تصویر:



این تصویر هم مربوط به ورودی دو طرف طاق بزرگ می باشد. حال با مقایسه دو عکس بالا متوجه می شویم طاق کوچک یک مرحله حجاری اش عقب تر از طاق بزرگ می باشد.



و این هم قسمتی از حجاری داخل طاق بزرگ که باز آثار نیمه تراش بودن را نشان می‌دهد. در سه تصویر کنار هم موجود در بالا کافی است به عکس سمت چپ نگاه کنید و با مقایسه دو فیل سوار حجاری شده دقیقاً بفهمید که منظورم از درج این عکس چه چیزی می‌باشد. فکر می‌کنم این اندازه دلیل برای نیمه کاره بودن این طاق‌ها تا اینجا کافی باشد.



فکر کنم فهمیدید که جریان از چه فراری است !!! قسمتی از سنگ نگاره را که به احتمال بسیار قوی حامل پیامی بوده که آن پیام غیر ساسانی بودن و هلنیستی بودن بنا را فریاد می‌کشیده، این آقایان مامور کنیسه تخریب کرده اند و گود انداخته اند به طوری که سفیدی داخل کادر خالی شده در دل سنگ توضیح زیاد مرا کم می‌کند و هر انسانی را که فقط دو چشم سالم و یک مغز بدون تعصب دارد، به گفتن جملاتی هدایت می‌کند که شایسته شخصیت چنین جاعلینی می‌باشد!

آیا به راستی می‌شود با هویت و تاریخ یک مردم شوخی کرد و از مسیر خود منحرف نمود؟؟؟؟!! ولی ظاهراً آنقدر قدرت در دست داشته اند که کسی جلو دارشان نبوده و اکنون نیز نمی‌باشد و هرچه که می‌خواستند کرده اند و گفته اند و به خاطر ساخت چنین جعلیاتی تجلیل هم شده اند!!!

- تلنگر (7)

در سلسله یادداشت‌های قبلی سعی بر آن داشتم تا بر همگان نشان دهم آنچه در باره هخامنشیان و دنباله آنها ذکر می‌کنند که شامل اشکانیان و ساسانیان می‌باشد همگی جعلی هستند و به طور کلی وقایع اتفاق نیفتاده در تاریخ به شمار می‌روند ولی تاریخ نویسی یهود با انواع شگرد های خود این جعلیات را به خورد مردم و بدتر از آن به خورد افرادی که خود را روشنفکر می‌دانند نیز داده است. اطلاعات مجعولی که چنان رسوبات ظخیمی در لایه های فکری جوامع شرق میانه گذاشته است که به قدرتمند ترین سندهای حلال و برملا کننده جاعلین زدوده ناشدنی می‌نمایند. در اینجا بدون اینکه زیاد به حواشی پردازم به اصل مطلب می‌پردازم و نشان می‌دهم هر آنچه درباره اشکانیان و ساسانیان به خوردمان داده اند همگی دست ساخته ها و ابنیه ای است که مهاجرین هلنی که از اروپا به این سرزمین های خالی از سکنه در اثر پوریم آمده اند، ساخته اند.



آن سه تصویر بالایی مربوط به تصویر حجاری شده در طاق بستان می باشد و آن شش تصویر پایینی کلاه خود ها و شوالیه های قرون و ستایی را به تصویر کشیده است که در هنگام دوئل چنین لباس هایی را می پوشیده اند !!! آیا متوجه قضیه شده اید؟؟؟؟ آیا فهمیدید که تمامی این حجاری هایی که در ایران و عراق موجودند و به نام ساسانیان و یا اشکانیان می‌چسبانند همگی دست ساخته های مهاجران هلنی اروپا می‌باشد!!!



عمارتی در شهر باستانی افسس

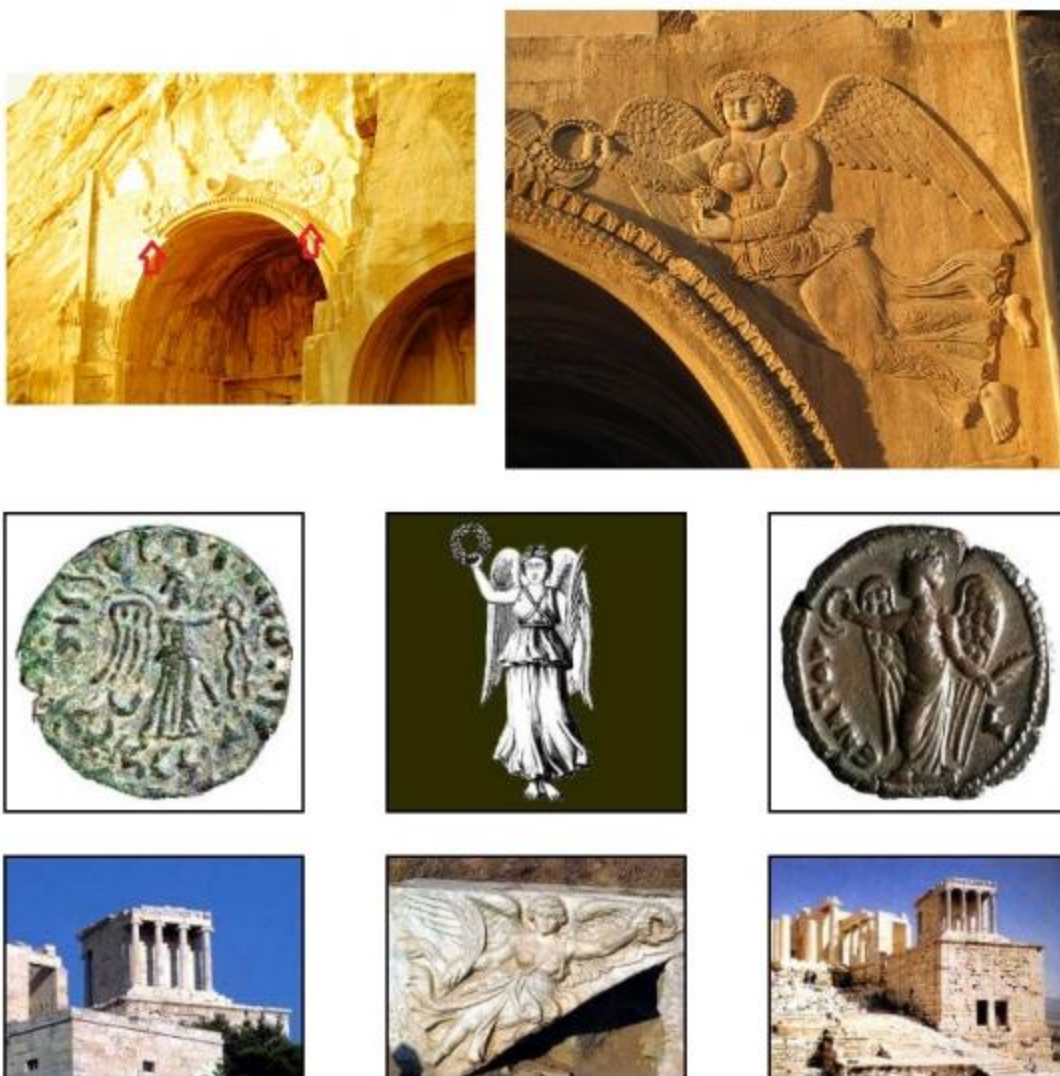
معبد بزرگ ایزدبانو در افسس

عمارتی در شهر باستانی افسس

به طراحی سر ستون‌های موجود در طاق بستان و آثار مشابه آن در شهر افسس ترکیه که مربوط به هلنیست‌های مهاجر می‌باشد توجه کنید. آیا طراحان این دو اثر می‌توانند دو ملت و یا دو فرهنگ متفاوت باشند؟!



آیا نحوه نگه داشتن شمشیر در دستان پیکره‌های حجاری شده در طاق بستان دقیقا مشابه پیکره‌های یونانی و یا قرون وسطایی نیست؟!



آیا واقعا ما را اینگونه به مسخره گرفتند که نماد معروف «نایک» را که از اساطیر هلنی می باشد را با نام فرشته نجات و آزادی به ما قالب کرده اند؟!

« نیکه (Nike) : الهه و مظهر پیروزی . می گفتند او دختر پالاس تیتان و استوکس بود ، اما در نبرد خدایان و تیتان ها به پدر خود پشت کرد . هراکلس را تا اولومپوس همراهی کرد . او را بالدار تصویر کرده اند ، در حالیکه تاج پیروزی را بالای سر فاتحان گرفته است . »

(مایکل گرانت و جان هیزل ، فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم) ، ترجمه رضا رضایی ، صفحه ۴۴۵)

- تلنگر (8)

اکنون که طیف کوچکی از نور حقیقت را بر شما تاباندم و نشان دادم که چه کلاهبرداری‌ها و شیادی‌های بزرگی برای فرهنگ و تمدن سرزمین‌های اسلامی رقم زده‌اند شاید اذهان دنبال‌کنندگان یادداشت‌های این تاپیک از خود سوال کنند. «دامنه این جعل تا کجا می‌باشد؟» باید بگویم که صبر بهترین گزینه است.



آقایان روشنفکر ما پیکره تراشیده شده‌ای را که با فلش نمایش داده‌ام و در سمت راست قرار دارد به نام اهورامزدا و سمت چپی را الهه آیین مهر معرفی می‌کنند!!! همه می‌دانیم که اهورا مزدا و یا آن چیزی را که به نام اهورا مزدا می‌شناسانند نه به صورت یک مرد ایستاده بلکه به صورت یک طرح سمبولیکی می‌باشد که دارای بال‌هایی است و به وفور در سنگ نگاره‌های بین‌النهرین نیز دیده می‌شود، نظیر نمونه‌هایی که در زیر آورده‌ام. ولی ظاهراً برای تولید هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان دروغین مجبور هستند به هر دست ساخته ملل دیگر دست درازی کنند!!!



اسکل بازلتی ناپلئوس . عراق



نقش برهسته آشوری . عراق



تخته آرامی بار راتاب . النهرین . کرمانج



نقش برهسته آشوری . عراق



نقش برهسته ای در قصر آشور نصیر بال . عراق



نقش برهسته آشوری . عراق



کاشی آشوری . عراق

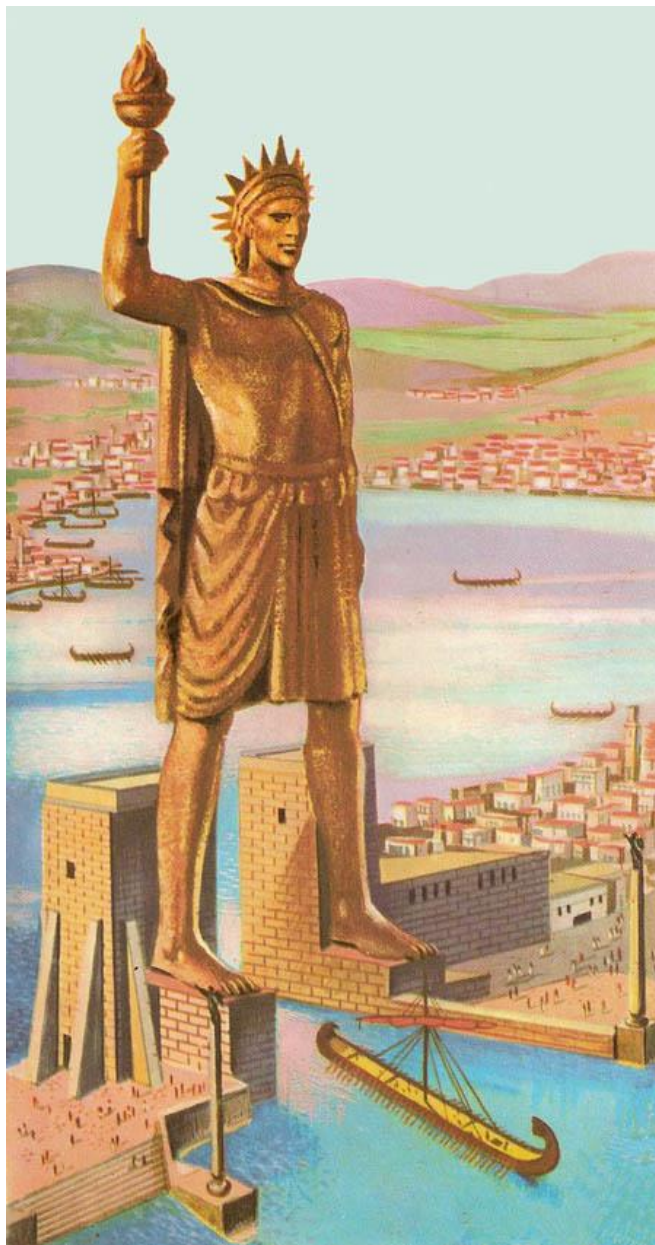


مهر آشوری . عراق



ستون هدیه آوران برای شلمانصر سوم . عراق

درباره اهورامزدا فکر می‌کنم تصاویر بالا کاملاً پاسخگو و جواب دهنده هستند حال می‌خواهم به دوستان نشان دهم آن شخص ایستاده در طرف سمت چپ که با فلش قرمز رنگ مشخص شده باز یک الهه یونانی با نام هلیوس می‌باشد که نشانه‌های زیادی در افسانه‌ها از خود بر جای گذاشته است.



شما چیزی به خاطرتان آمد ؟؟؟!! آیا این تصویر خیالی که بر اساس افسانه‌ها بازسازی شده و پیکره مردی را نشان می‌دهد که کشتی‌ها توانایی عبور از وسط پاهایش را در عهد باستان در شهر رودئوس، داشته‌اند را به یاد می‌آورند که به نام هلیوس معروف است. این مجسمه شما را به یاد کدامین مجسمه بزرگ ساخته شده در عصر کنونی می‌اندازد.



درست حدس زده اید این همان مجسمه آزادی می باشد که بر اساس افسانه های هلنیستی درباره پیکره عظیم هلیوس بازسازی شده است !!! به تاج هر دو مجسمه توجه کنید ! مثل تصویر و یا لگویی از خورشید است که طیف های نور آن از اطراف سر مجسمه بیرون می زند . حال مقایسه کنید با این سنگ نگاره در ترکیه و نظایر آن از تصویر هلیوس بر روی سکه و ... !!! بعد مقایسه کنید با سنگ نگاره ای که به نام ساسانیان می شناسانند !!! راستی آیا کلاه بزرگی بر سرمان نگذاشته اند؟! آیا سکوت کافی نیست!؟



تمویذ گراچینس هلیوس نقش بسته بر سکه های توشانان - با همان مشقده دهیم نورشده مازوف



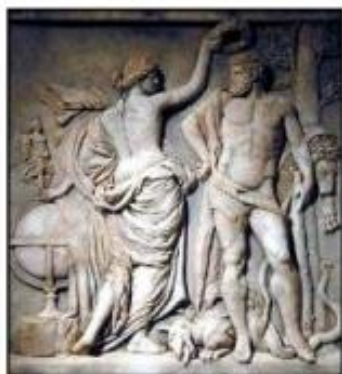
آنتیوکتوس اول در مان بیعت با هلیوس



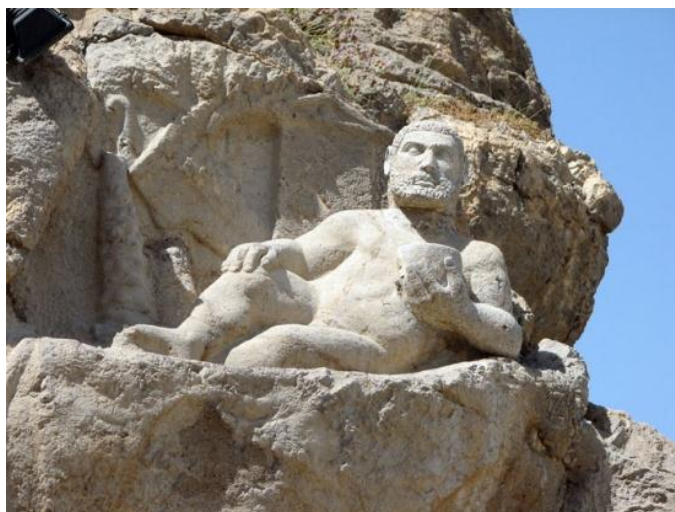
سکه شاهشاه (Kanishka / Kanishka) ، شاه توشانان و نقش هلیوس (Helios / Helios) بر آن



آیا می‌خواهید به عمق این دروغ پراکنی‌ها بیشتر توجه کنید؟



تمامی این پیکره‌های نیمه برهنه که مردی را گرز و چماق به دست نشان می‌دهد مربوط به اسطوره دیگر هلنیستی یعنی هرکول است که در جای جای قلمرو حکومتی هلنیست‌ها می‌توان هزاران نمونه را نمایش داد.



این هم‌نمایی از حجاری هرکول بر پای سخره‌های بیستون در کرمانشاه! با وجود این همه مدرک که هر کدام از آنها می‌تواند به تنهایی به غیر ایرانی بودن ابنیه و نمایشات و سنگ‌نگاره‌ها شهادت دهند، ولی ظاهراً تاریخ‌نویسی یهود سعی بر آن دارد تمامی این آثار را به نام هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان ثبت بکند و تاریخی را به ما تحویل دهد که نتیجه‌اش همین درگیری‌های نژادی و زبانی است. همگی یک‌دیگر را محکوم می‌کنیم که شما عامل عقب‌ماندگی ما هستید و آن دیگری می‌گوید نه این شما هستید که موجب عقب‌ماندن ما شدید ولی دست‌های کثیف و پشت پرده یهود هیچ معلوم نیست.



بر اساس باورهای اساطیری در عهد باستان سربازان رومی و پادشاهان هلنیستی بر گاه خود موی اسب و یا پر عقاب و یا شاخ گاو و بز و ... که جزو حیوانات قدرتمند در طبیعت هستند را می‌چسباندند تا به رقیب خود گوشزد کنند که قدرت همان حیوانات را در جسم خود دارند و با این کار رجز خوانی کنند و یا طرف مقابل را بترسانند. نظیر تصویر بالایی را به صورت لوگوی محصولات بیشتر می‌شناسید و از لحاظ نماد شناسی باز کلاه خودهای رومی نشان دهنده قدرت و کیفیت محصولات را به رخ خریداران می‌کشد.



حال با توجه به گفته‌های بالا به تصاویری که تا کنون از سنگ نگاره‌های منتسب به ساسانیان برای تان آورده‌ام نگاه کنید و کلاه‌های دارای تاج قلمویی آنها را مقایسه کنید با آنچه در فیلم‌های یونانی و رومی نشان می‌دهند !!! آیا فهمیدید موضوع از چه قرار است آیا فهمیدید کلاه بزرگی سرمان گذاشته‌اند و با انواع داستان و شعر و کتاب و مقاله و ... محوطه‌های 100٪ هلنیستی را به نام هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان ضبط کرده‌اند.



سکه منکسب به پارتگرد اول



پیکره ای در طاق کجوهک ، که من گویند نمثال شاهپور سیوم است



سکه منکسب به شاهپور سیوم



پارتگرد سیوم



شاهلو آرمیجدهت ۱



فسهرو سیوم

و این هم سکه‌هایی که باز با وجود داشتن یادداشت‌هایی با خط یونانی و با وجود داشتن تاج قلمویی یا بالپرند و ماه بر روی پیشانی که همگی باز از نماد های هلنیستی می باشد بدون هیچ نگرانی و خجالت کشیدنی به یزدگرد و خسرو و شاپور و شاهزور و شاه گور و شاه صور و هر کوفت و زهر مار دیگری بخشیده اند تا اشباح خود را حیات مادی دهند و با وجودی که مکرارا بر روی سکه ها نام های اسکندر و فیلیپ و ... وجود دارد و در پاسارگاد و در جیب کوروش قلبی پر است از سکه های یونانی و هیچ سکه هخامنشی و اشکانی و ساسانی یافت نمی شود باید بگوییم این امپراتوری ها هیچ وقت شکل نگرفتند حتی در اندازه ای که بتوانند یک اتاق برای پادشاه خود بسازند تا شب را در بیرون روز نکند. امید وارم زمانی صاحبان این حقایق پیدا شوند و در نشر و بی آبرو کردن تاریخ های کثیف یهود ساخته بکشند و لباس مندرس یهود را که می خواهد با هلوکاست جعلی مظلوم نمایی کند ، از تنش در بیاورد و همه این مسئولین فرهنگی را به دادگاه های فرهنگی و عدل بین المللی بکشاند.

- جمع بندی و مدخل های جدید برای ادامه تحقیق

بر اساس سلسله یادداشت‌هایی که تا اینجا آورده ام می‌توانیم ادعا کنم (به طوری که هیچ منطقی نمی‌تواند جلوی آن عرض اندام تاریخی کند) بعد از دوره ای که به نام نیزه داران هخامنشی نوشته اند تا طلوع اسلام نمی‌توان کوچکترین نشانه‌های تجمع و تمدن را پیدا کرد به طوری که حتی باستان شناسی جهان نمی‌تواند از پس دوره ای موسوم به هخامنشیان تا طلوع اسلام یک اسکلت بدون هیچ اثر دیگری را یافت کند. چون بنابر اسنادی که خواهم آورد از پس قتل عام تمدن برانداز پوریم که بازمانده ای را در منطقه باقی نگذاشت تا طلوع اسلام سکوت مطلق انسانی در منطقه حکمفرما بود و تمامی تواریخی که به این فاصله زمانی از تاریخ در منطقه از قبیل ساسانیان و اشکانیان اشاره می‌کند نه تحریف تاریخ بلکه تعویض تاریخ می‌باشد چون وقتی انسان در منطقه زندگی نمی‌کرده این سلسله‌ها از کدامین مردمان به وجود آمده اند. در زیر به ادله‌های کلی اثبات این رخداد اشاره می‌کنیم:

خلاصه دلایل اثبات اجرای پوریم به صورت زیر خلاصه می‌شوند:

1- نقل مستقیم تورات، که فرهنگ و باور یهود وقوع آن را انکار نمی‌کند.

2- غروب کامل و ناگهانی قریب سی تجمع و تمدن کهن در شرق میانه، که حضور مادی و هنری و صنعتی و فرهنگی شان را می‌توان از طریق بازمانده‌های دست ساخته‌هایشان شناسایی کرد.

3- توقف تظاهرات هستی‌شناسانه‌ی هخامنشی، از آن قبیل که درباره‌ی داریوش از هند تا حبشه ساخته‌اند. تبلیغ‌کنندگان این توانایی‌ها، که در مورد خشایارشا تا حد لشکرکشی پنج میلیونی به یونان توسعه یافته، نیاندیشیده‌اند که بی‌تحریکی کامل و حاکم، بر ادامه‌ی همین تاریخ وصله شده‌ی هخامنشی، سکوت مستولی بر حضور جانشینان تصویری خشایارشا را عمیق تر و تعارض و تناقضاتی پدید می‌آورد که توقف مطلق روند تاریخ استیلای هخامنشیان را، در زمان خشایارشا آشکارتر می‌کند.

4- به اتمام نرسیدن پانل‌های ساختمانی تخت جمشید و نیمه‌کاره‌ها شدن آن ساخت و سازها، که با شفافیت تمام در مستند ارزشمند «تختگاه هیچ کس» به اثبات رسیده و نیز ثبت آخرین پیام‌ها از زبان خشایارشا بر پانل‌های نوشتاری آن مجموعه، روشن می‌کند که حادثه‌ی بس تعیین‌کننده و عظیمی ادامه کار و سرمایه‌گذاری بیش‌تر برای تکمیل و بهره‌برداری از آن بناها را، در زمان خشایارشا، غیر ضرور کرده است. قبول ناگزیر این حقیقت مطلق، از دیدگاه تاریخی و از منظر مورخ، به معنای برجیده شدن تسلط سیاسی گروه بندی هخامنشی در شرق میانه، به سبب رخ داد پوریم در همان زمان است.

5- قطع کامل کانال‌های اطلاعاتی درباره‌ی مناسبات و مردم پیش از پوریم، در تمام زمینه‌ها. تا حدی که تشخیص نام کهن هیچ یک از اقوام و بومیان ایران، که مجموعه‌ای از عالی‌ترین دست ساخته‌های هنری و صنعتی آنان را به دست آورده ایم و محیط تجمع آن‌ها را می‌شناسیم، میسر نیست. چنان‌که پایگاه جغرافیایی اقوامی را که در کتیبه بیستونی داریوش ذکر شده، نمی‌دانیم. چنین غفلت و ناآگاهی مفرط و بی‌انتهایی که اینک در باب مختصه‌های حضور، در اندازه‌ی ناشناختگی نام و جغرافیا، نسبت به غالب حوزه‌های زیستی کهن شرق میانه جاری است، تنها در صورتی میسر می‌شود که هستی مجرد انسان، یعنی تنها و توانا و موثق‌ترین عامل انتقال اطلاعات، قطع شده باشد.

6- جوانه زدن زمینه‌های رشد عقلی و امکانات تولیدی و تکنیکی و پیدایی خط و رشد فرهنگ و صنعت و هنر در اجتماعات قدیم، مانند یونان و چین و هند، که با سقوط شرق میانه در ماجرای قتل عام پوریم همزمان است. طرح این امکان و احتمال، برای بررسی بیش‌تر، بحث‌گریز لایه‌نازکی از خرد پیشگان خطه‌ما، پس از هجوم پوریم، به دیگر مراکز تجمع و تمدن کهن و تاثیر در تغییر الگوهای اندیشه‌ورزی در میان آنان را جذاب می‌کند. پیش از این، مبحث انتشار چنین تحولی در یونان و غرب، از مرکز آکادمی را گشوده‌ام، که اشاره‌ی روشنی به تجمع مهاجران اکدی دارد.

7- کشف واحد‌های متعدد تجمع و تمدن تخریب و تخلیه شده، از بابل تا سیستان و از شوش تا مارلیک، که به صورتی یکسان و در دورانی همزمان، آسیب دیده و نابود شده‌اند. چنین تابلوی انهدامی، وقوع یک فاجعه‌ی هولناک سراسری، با روش‌های یکسان و در زمانی معین را اعلام می‌کند.

8- بر جای ماندن دارایی‌ها و دفن ناشدن اجساد پراکنده در این ویرانه‌ها، نشان می‌دهد که شدت و وسعت ضربه، بازمانده‌ای را برای بازگشت و اقدام به ترمیم باقی‌نگذارده است و چون هیچ حادثه طبیعی قادر به ایجاد چنین تابلویی از انهدام کامل محیط‌های انسانی و در حوزه‌ای چنین گسترده نیست، پس می‌پذیریم که نشانه‌های بر جای مانده در سایت‌های کهن شرق میانه، تنها می‌تواند نتیجه و نموداری از اجرای یک قتل عام به کمال باشد.

9- غیبت و قطع ناگهانی و بی توضیح پروسه‌ی تولید، نبود نمایه‌های دینی و اعتقادی، بر جای نبودن مظاهری از مراکز گسترده‌ی زیستی به صورت شهر و شهرنشینی و فقدان بقایایی از بناهای عمومی و خصوصی، با وضوح تمام، عدم تشکیل واحدهای تولیدی و تمدنی و نبود تجمع انسانی در حوزه‌ی اجرای پوریم را، تا طلوع و ظهور اسلام، مسلم می‌کند.

10- تبلیغ دروغین ادامه‌ی تحرکات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، برای دوران پس از پوریم و پر کردن جاعلانه‌ی فضای خاموش حاکم بر جغرافیای اجرای آن قتل عام، با داستان‌های اشکانی و ساسانی و حواشی موهومی چون ظهور پیامبران متعدد و برپایی محیط‌های پوشالی و غیر قابل اثبات آموزشی و وفور کتاب‌های سیاست و اخلاق و نقر کتیبه‌های قلابی، برای دورانی که در آن معرفی خط و زبان نیز ممکن نیست، از ماهیت کوشش جاری برای اختفای خاموشی محض در این منطقه پرده بر می‌دارد و کوشندگان آن را معرفی می‌کند و چون اینک ایجاد کنندگان این هیاهوهای تو خالی، یعنی مورخان یهود را نیک شناسایی کرده‌ایم، با مرتبط کردن دو پایه اصلی این بررسی، یعنی انجام قتل عام به دست یهودیان و یهودی بودن موجدان ضربان مصنوعی قلب حیات، در منطقه آن نسل کشی، به این نتیجه روشن وارد می‌شوم که آنان با وقوف کامل بر وسعت آن رخ داد و عواقب غیر قابل دفاع آن، سعی در منحرف کردن برداشت‌های تاریخی درباره‌ی این ماجرای هول آور و اختفا و انکار کلی آن را داشته‌اند، تا تبلیغات مورد نیاز آنان در باب مظلومیت قوم یهود با مزاحمی رو به رو نباشد.

11- ورود بی معارض مهاجران مختلف و از مجاری گوناگون، به جغرافیای ایران کنونی، با نمونه‌ی بسیار واضح حضور کلنی‌های یونانی، در جنوب و غرب و شرق ایران. در این مورد، هم ناشناخته ماندن مبانی و مبادی دفاع در برابر نفوذ یونانیان و هم منتقل نشدن فرهنگ و صنعت و هنر و معتقدات آنان، که به درازای پنج قرن در این سرزمین زیسته‌اند، به‌ترین گواه یافت نشدن نیروی بومی در ایران باستان است.

12- مقایسه‌ی نخستین فرآورده‌های صنعتی، پس از اسلام، اعم از تولید دست ساخته‌هایی از سفال و فلز و یا بالا بردن بناهای عمومی و معابد، گسستگی کامل تکنیک و تولید آن‌ها را، در تمام زمینه‌ها، از میراث و سنت مردم شرق میانه در ماقبل رخ داد پلید پوریم، اثبات می‌کند. ناپختگی و ناشیگری در اجرای نخستین نمونه‌های تولیدات اسلامی چنان واضح است و چندان با تولیدات پیش از پوریم، از نظر توانایی‌های فنی و هنری و ابزار تولید فاصله می‌گیرد که بی‌مجامله معلوم است اجتماعات انسانی شرق میانه، که عمدتاً از صحراهای دور برخاسته‌اند، در تجدید حیات، به مدد و نیروی اسلام، کار تولید را از مبداء صفر و بدون بهره‌وری از میراث پیشینیان آغاز کرده‌اند. پیشینیانی که به زمان ظهور اسلام، قرن‌های متمادی از انهدام کامل و تولید آخرین نمایه‌های صنعتی و دست ساخته‌های آنان، گذشته بود.

13- در این باره می‌توان مدعی شد که قطع توانایی‌های شرق میانه، در اثر قتل عام کامل مردم ممتاز آن، در اقدام پوریم، زایش اندیشه ورزی و ارتقاء علم و هنر و تکنیک در تولید و در فاکتورهای روابط اجتماعی را در این خطه، که گهواره‌ی تمدن بشر خوانده شده، متوقف کرد و ترکش آن در بی‌نصیب گذاردن دیگر تمدن‌ها، از تجارب شرق میانه، به حدی بود که دانایی‌های عمومی آدمی در ۱۵۰۰ سال پیش و در کل جهان، به گواهی مقایسه‌ی تولیدات و آثار هنری و معماری بر جای مانده از دو دوران، از توان خردمندانه مردم ۳۵۰۰ سال پیش، در شرق میانه بسیار نازل تر بوده است. چنین نمایش غیر قابل تردیدی از عواقب رخ داد پلید پوریم، به سادگی معلوم می‌کند که اگر توطئه‌گری یهودیان در فرستادن کورش برای تخریب تمدن بابل، روند طبیعی حرکت منطقی به سوی تعالی در حوزه‌ی ما را بر هم نزنده بود، مسلماً اینک قرون متمادی از پیروزی انسان بر مشکلات زندگی جمعی می‌گذشت.

14- در نگاهی مقدماتی و گذرا کاملاً معلوم است که توسعه اسلامی در بین‌النهرین و حوزه‌های غربی آن و بعدها در ایران و آسیای صغیر، همانند مسیحیت، ارکان نظام‌های مختلف روابط جمعی ماقبل خویش، یعنی یونان و رم را، در معماری بناهای مذهبی و حکومتی و در ضرب سکه و تولیدات مختلف، متصرف نشده و زیر بناهای موجودیت اسلامی، در تمام زمینه‌ها، مستقل و متکی بر امکانات خویش است. این نشانه واضحی بر این مطلب است که مسلمین در حوزه‌های رشد

نخستین خویش، به تمدن و تجمع پویای شایسته و مناسب تقلید برنخورده اند... و نیز ادله بسیار دیگری که برای پرهیز از تطویل غیر ضرور، اینک از عرضه ی آن در می گذرم.

برای خردمند، حتی یکی از این تغییرات پایه در ارکان هستی مردم شرق میانه، که حوزه اجرای پروژه پلید پوریم بوده است، برای شناخت آن واقعه به عنوان نخستین نسل کشی وسیع و کامل در حیات متمدنانه آدمی و در تاریخ، کفایت می کند. قتل عامی که نه تنها پایه و زیر بنای واپس ماندگی ظاهری در خطه ی ما شناخته می شود، بل بدتر از آن، سبب ساخت تاریخی کثیف تر و در ماهیت خود مخرب تر از پوریم، برای این منطقه و بل بخش غربی جهان باستان، از سوی کسانی شده است که با عرضه ی جعلیاتی به نام تاریخ، کوشیده اند تا آثار ارتکاب آن آدم کشی وسیع از سوی کنیسه را بپوشانند. این تصویر حقیقی از سرنوشت سرزمین های خالی مانده ای است که در اقدام پوریم به طور کامل از حیات بومی چنان تخلیه شد، که بازمانده ای از میان آشوریان و بابلیان و ایلامیان و آرامیان و آن همه قوم ایرانی باقی نماند تا بر زخم های پوریم مرحمی گذارد و هستی پیشین و مشعشع شرق میانه را از گوشه ای باز سازی کند. آن چه در این حوزه شاهدیم و می توانیم گواهان و مستندات عقلی و فنی فراوانی برای آن معرفی کنیم عبارت از سکوت مطلق است که به عمق ۱۲ قرن، از میانه ی حکومت خشایارشا تا طلوع اسلام، بر منطقه ی پوریم زده و بدون تحرک تاریخی ما حاکم بوده است.

در یادداشت های قبلی به بررسی برخی از این مسائل پرداختم و به مواردی که بدون اشاره مانده است در ادامه این یادداشت ها خواهم کرد .

1- نقل مستقیم تورات

« روز سیزدهم ادار، یعنی روزی که قرار بود فرمان پادشاه به مرحله اجرا درآید، فرا رسید. در این روز، دشمنان یهود امیدوار بودند بر یهودیان غلبه یابند، اما قضیه برعکس شد و یهودیان بر دشمنان خود پیروز شدند. در سراسر مملکت، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را داشتند، حمله کنند. همه مردم از یهودیان می ترسیدند و جرأت نمی کردند در برابرشان بایستند. تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس مردخای، به یهودیان کمک می کردند؛ زیرا مردخای از شخصیت های برجسته دربار شده بود و در سراسر مملکت، شهرت فراوان داشت و روز بروز بر قدرتش افزوده می شد. به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. آنها در شهر شوش که پایتخت بود، 500 نفر را کشتند.» (تورات عهد قدیم - فصل استر - صفحه 7)

«پادشاه با این درخواست استر هم موافقت کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد. پس روز بعد باز یهودیان پایتخت 500 نفر را کشتند **ولی به اموالشان دست درازی نکردند.**» (همانجا - صفحه 8)

«بقیه یهودیان در سایر استانها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند. آن ها 75,000 نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آنها رهایی یافتند، **ولی اموالشان را غارت نکردند.**» (همانجا - صفحه 8)

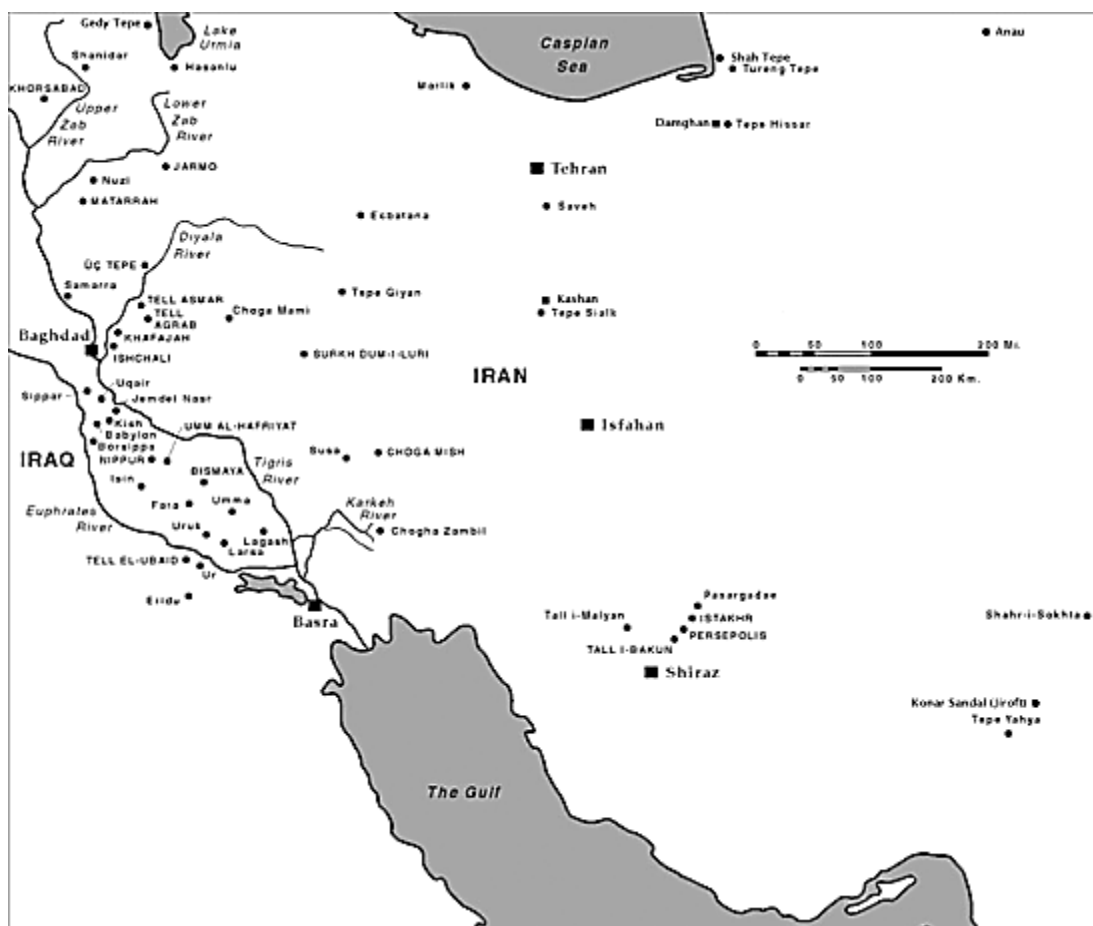
تورات یک کتاب کاملاً تحریف شده است و هیچ برگی از این کتاب تا زمانی که در مطابقت با اسناد باستان شناسی و کتاب قرآن نتواند صحت گفتار خود را اثبات کند ارزش و سندیت ندارد ولی چنان چه در ادامه این یادداشت ها خواهیم آورد با وجودی که یهودیان سعی کرده اند این قتل عام وحشت ناک را به صورت یک داستان مسخره آمیز تعریف کنند ولی این قسمت از کتاب تورات با اسناد باستان شناسی مطابقت کامل دارد. یهودیان برای اینکه این فرهنگ و این واقعه را در بین نسل های بعدی خود حفظ کنند مجبور شدند این داستان را به صورت فلکوریکی در آورند و بعد از تحریف کتاب تورات در عهد پیامبر که به این موضوع نیز در آینده خواهیم پرداخت این داستان به وسیله ربی ها و خاخام های یهودی یکی از سوره ها و یا به عبارت بهتر فصل های تورات های کنونی را ایجاد کرد.

چندین نکته در این داستان وجود دارد که قابل عمل است:

1- اول اینکه قدمت این واقعه با آثار باستان شناسی مطابقت دارد یعنی قتل عام پوریم در حدود 2500 سال پیش رخ داده است.

2- یهودیان همانگونه که در کتاب دینی و فرهنگی خود نیز به آن اشاره کرده اند عاملان اصلی این قتل عام هستند.

3- یهودیان تمامی تمدن های منطقه را نابود کرده اند. بر اساس نوشته های تورات آنها حدوداً 80000 انسان را در این قتل عام گردن زده اند. اگر فرض بگیریم در یک شهر باستانی در 2500 سال پیش بیش از 500 الی 1000 نفر زندگی نمی کرده، در این صورت حدود 160 الی 80 شهر را کاملاً نابود کرده اند. این شهر ها و محدوده این قتل عام را می توان در غربی ترین نقطه تمدن بابل (که هدف اصلی انتقام یهود بوده) و در شرقی ترین نقطه تمدن جیرفت (امروز به نام جیرفت نامگذاری کرده اند چون به شهر جیرفت نزدیک است) ، در جنوبی ترین نقطه تمدن ایلام (امروز به نام ایلام نامگذاری کرده اند) و در شمالی ترین قسمت تمدن های پایین رودخانه آراز را از قبیل تپه حسنلو، یانیق تپه و ... را نام برد که در یک دوره واحد چنان تخریب شده اند که هیچ آثار بازسازی بعدی ندارند تمامی سقف ها فرو ریخته و جنازه های کشته شدگان بدون دفن پراکنده است.



4- در هیچ یک از شهرهای تخریب شده و نابود گشته آثار قتل و غارت دیده نمی شود. همانگونه که تورات در چند قسمت از فصل استر جا به جا می گوید که **قتل عام کردیم ولی دست به غارت دراز نکردیم**. در تمامی سایت های باستانی می توان این مسئله را به وضوح تمام مشاهده کرد و همین مسئله منجر به این شد که باستان شناسان یهودی بر اساس آموزه های تورات در عصر کنونی دست به غارت تپه های باستانی دراز کنند و هر آنچه که فکر می کنید و یا قدرت فکر کردنش را نیز ندارید عملی کنند. دست غارتگران را باز گذاشته اند و با مبالغ کلان هر آنچه از طریق کاوش های علمی و یا غیر علمی را به موزه های خارج از کشور و یا زیرزمین های مخفی در مکان های معلوم منتقل کرده اند. در ادامه با بررسی گذارش های به دست آمده از کاوش های باستان شناسی بر شما معلوم می شود که هلوکاست واقعی یعنی چه. هلوکاستی که 1200 سال تمدن بشری را در منطقه به سکوت کشانید و رنج و زحمت چند هزار ساله مردمان گهواره تمدن بشری را متوقف نمود. بعضی ها برای ایجاد اشکال و ایرادات بنی اسرائیلی می گویند این جنازه ها می تواند در اثر بلایای طبیعی به وجود بیایند، می گوئیم آن کدامین بلایای طبیعی است که می تواند از بابل تا جیرفت و از جیرفت تا آذربایجان و از آذربایجان تا ایلام را چنان نابود کند که بازمانده ای برای دفن جنازه ها و جمع آوری ثروت های مادی را باقی نگذارد باشد. آری این پوریم است که هستی و هویت منطقه را نابود کرد ولی تاریخ نویسی یهود اسکندر، اعراب، ترکها و مغولان را باعث عقب افتادگی ما معرفی کرده است. اکنون می گویند این اسلام است که باعث عقب افتادگی شما شده است !!! دوستان پرچم حساب کشتی پوریم را علیه یهود بالا ببرید و بدانید این نفوذی ها در بین مسلمین هر کاری که می خواهند می کنند و با کمک گرفتن از قرآن کریم بفهمید که یک یهودی با چه سیستمی سعی در ایجاد فتنه در بین ما را دارد.

درباره اثبات بند های 2 و 3 و 4 در سلسله یادداشت های نسبتا طولانی آنقدر دلیل و سند آوردم که دیگر نیازی به توضیح دیگری نمی‌بینم .

5- قطع کامل کانال های اطلاعاتی درباره ی مناسبات و مردم پیش از پوریم

در سرزمین پوریم زده ایران و عراق ده ها محوطه باستانی مورد حفاری های علمی و غیر علمی و دزدی قرار گرفته وجود دارد که به غیر از بابل که به دلیل اشاره قرآن نمی توان رد کرد وجود دارد که اسامی شهر ها و مردمان ساکن در آن از هیچ طریقی قابل رد یابی نیست و به طور کلی نمی دانیم این مردمان به چه دینی معتقد و به چه زبانی متکلم بوده اند از چه نژادی بوده اند . هر آنچه در این باره نوشته اند همگی از مجموعه جعلیاتی است که از قلم اشخاصی چون راولینسون و کریمر می شنویم زمانی که فهمیدیم کتیبه بیستون جعل جدید است و زمانی که می دانیم با جعلی بودن کتیبه بیستون دیگر نمی توان کتیبه های بابلی یا ایلامی را خواند و تمامی افسانه های در ارتباط با آن کتیبه های کاملا جعلی را باید در زباله دان انداخت چون بوی گند چنان یادداشت هایی حداقل در ایران موجب شد عده ای خود را آریایی معرفی کنند و 80 سال حقوق طبیعی چندین ملت و متکلم به زبان های غیر فارسی را نادیده بگیرند . امروز به آن تپه باستانی به این دلیل تمدن حسنلو یا مارلیک یا املش یا جیرفت یا ایلام یا سیلک یا ... می گوئیم چون در نزدیکی آن محوطه ها شهر ها یا روستاهایی با همان نام وجود دارند و به راستی چرا اسم های واقعی و فرهنگ اصیل و بومی ساکنان چندین هزار سال پیش از هیچ کانالی قابل تعقیب نیست مردمانی که از جیرفت تا بابل و از آذربایجان تا ایلام به یک اندازه در شکوه و عظمت فرهنگی و هنری و صنعتی می زیسته اند ؟

جواب سوال این است که : پوریم بازمانده ای را باقی نگذاشت که این ارتباط بین گذشته و حال برقرار شود و همین عامل باعث شد که جاعلان یهود که دستشان به نابودی این تمدن ها آلوده بود این خلا طولانی را با انواع افسانه ها پر کنند . افسانه هایی که کمترین پیامدش به جان هم افتادن مردمان سرزمین های مسلمان شده می باشد .

6- جوانه زدن زمینه های رشد عقلی و امکانات تولیدی و تکنیکی و پیدایی خط و رشد فرهنگ و صنعت و هنر در اجتماعات قدیم

دقیقا بلا فاصله بعد از پوریم و با سپری شدن مدت زمانی کوتاه شاهد این قضیه هستیم که در تمدن های اطراف شرق میانه یعنی هنو چین در شرق و یونان در غرب به طور کاملا غیر طبیعی و غیر خطی پیشرفت های چشم گیری در صنعت و معماری و هنر و فرهنگ دیده می شود . گرچه این مدخل نو گشوده است و باید کارهای بسیار اساسی برای اثبات این مدعی به دست بیاوریم (با وجودی که دو نمونه بسیار محتمل را به دست آورده ام) ولی می توان به عنوان طرحی چنین بیان نمود که قسمتی از جمعیت حاشیه منطقه پوریم زده توانستند خود را نجات دهند و به سرزمین های جدید و تمدن های اطراف پناهنده شوند و این جمعیت توانستند بخشی از هنر و صنعت و اندیشه ورزی خود را به بشریت هدیه دهند و از کام نابودی در پوریم نجات دهند . یکی از این موارد را می توان در یونان و در معنی کلمه «آکادمی» یافت . معنی این کلمه یعنی محله ای که مردم اکد در آن زندگی می کنند و به دلیل تفکر و بینش بسیار بالای آن ها بعدا این کلمه معنی دانشگاه را به خود گرفت . اگر کمی ریز بینانه نگاه کنیم اکد یکی از تمدن های بین النهرین به مرکزیت بابل می باشد و می توان چنین گفت که پاره ای از جمعیت بابل بعد از حمله نیزه داران یهود و از بیم جان خود مجبور شدند با سرعت هرچه تمامتر آن محل را ترک کنند و در نزدیکترین تمدن غربی خود یعنی یونان ساکن شوند . در ادامه خواهیم نوشت که احتمالا همین جمعیت بودند که از اسکندر دعوت کردند تا اورشلیم را به سبب حادثه پورم نابود کند و یهودیان را چنان آواره گرداند که تا کنون نیز آواره هستند و در تمامی کشور ها می لولند .

برای اثبات این موضوع می توان به یک اشاره کلی در قرآن اشاره کرد :

آیات ذکر شده در پایین مربوط به سوره اسراء می باشد .

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (4)

و در کتاب آسمانی به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست (4)

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (5)

پس آنگاه که وعده نخستین آن دو فرا رسد بندگانمان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها به جستجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است (5)

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (6)

پس دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم (6)

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (7)

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود و چون تهدید آخر فرا رسد تا شما را اندوهگین کنند و در معبد چنانکه بار اول داخل شدند درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسر نابود کنند (7)

بر اساس این آیات می‌توان فساد اول یهود را همان اعمالی دانست که مردم منطقه را با هم متحد نمود و به رهبری و مرکزیت بابل اورشلیم را نابود کرد و یهودیان آواره در تفکر و اندیشه پوریم افتادند. آن فساد دوم هم پوریم می‌باشد که با مدیریت و راهنمایی مردم اشد انجام شد و اسکندر را متقاعد نمودند که انتقام آن قتل عام را بگیرند و مرکزیت یهود را چنان نابود کنند که دیگر بار سر بر نیاورند و تا پایان جنگ جهانی دوم به صورت آنوسی وار زندگی کنند و قدرت پنهان جهان را ایجاد کنند!

دومین جمعیتی که می‌توان به دلایل بسیار پر رنگ تری جزوی از بازمانگان پوریم دانست اعراب عربستان هستند. صحرای عربستان که نیازی به توضیح طبیعت خشن آن نمی‌باشد هیچگاه نمی‌توانست در داخل خود تمدنی شگرف به وجود بیاورد چون لازمه اولیه ایجاد تجمع و تمدن، آب می‌باشد. بعد باید کشاورزی تشکیل شود و بعد صنایع مرتبط با کشاورزی به وجود بیاید که موجب یکجانشینی کامل شود و ... صحرای عربستان هیچ پیشینه‌ای از تجمع در خود ندارد که فراتر از پوریم باشد. یکی دیگر از موارد بسیار مهم دیگر زبان قدرتمند و با قاعده و فصیح عربی می‌باشد. چنین زبانی به هیچ وجه نمی‌تواند در صحرا به وجود بیاید. و یا در فاصله 1200 سال از پوریم تا اسلام نمی‌توان قبول کرد که زبان عربی به وجود آمده باشد. زبانی که قدرت نوشتن هر متن فلسفی و علمی به روز را دارا می‌باشد و بدون بهره‌گیری از دیگر زبان‌ها و لغاتشان می‌تواند جملات با مفهوم خود را تشکیل دهد. در اینجا می‌توان گفت جمعیت ساکن در عربستان نیز می‌تواند جزوی از فرار کنندگان از قتل عام پوریم باشند به طوری که مجبور شدند برای رهایی از آن قتل عام موحد به دورترین نقاط صحرا بروند تا دست هیچ انسانی به آنها نرسد.



سه شهر مهم و اسلامی مکه و مدینه و طائف در جنوبی‌ترین بخش‌های این صحرا واقع شده‌اند و هسته‌های اولیه اسلام و مسلمین از این سه شهر متولد شده‌اند. و خود این مسئله باز تاییدی بر مدعای ما در اثبات بی‌رحمانه بودن پورم و باقی‌نماندن کسی در منطقه ایران و عراق کنونی در 2500 سال پیش می‌باشد. یعنی به طور کلی همه را کشتند و یا عده‌ای چنان با سرعت از منطقه گریختند که حتی خاطره بازگشت در نسل‌های آینده نیز برایشان فراهم نشد.

«به طوری که از این شواهد باستان‌شناسی می‌توان نتیجه گرفت لاقلاً در چهار منطقه‌ای که ذکر شد یعنی نیمه غربی و جنوبی ایران با روی کار آمدن هخامنشیان بسیاری از استقراره از میان رفته یا متروک شده است. به وجود آمدن سیستم زندگی کوچ‌نشینی یکی از فرضیه‌های موجود برای علت یابی این مسئله است. شاید تسلط هخامنشیان بر مناطق مختلف به صورت سرکوب مردمان و یا اجبار آنها به کوچ نیز یکی دیگر از فرضیه‌ها برای این سوال مهم باشد. به علت همین کمبودهای داده‌های باستان‌شناسی است که استفاده از اصطلاح آهن 4 را در باره باستان‌شناسی دوران هخامنشی بیشتر رواج می‌دهند.» (یانگ 2002 شماره 10 ماهنامه سلب امتیاز شده دیلماج - نوشته شده توسط محمد فیض خواه استاد دانشگاه در رشته باستان‌شناسی - دوره هخامنشی رکود سیر تمدن در ایران - ص 72)

پس می‌توان قبول کرد بر اساس نظر باستان‌شناسان نیز از پس ورود به دوره‌ای که به نام هخامنشیان منتسب کرده‌اند سکوت کامل انسانی در منطقه به وجود آمده است و اینکه باستان‌شناسان آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند فقط یک دلیل دارد و آن این است که اگر پوریم را بپذیرند باید اعتراف نامه‌ای برای این بنویسند که کتاب‌هایشان بعد از دوره مربوط به هخامنشیان فقط کلاه برداری بوده است گرچه بیشتر یادداشت‌هایشان نیز که به قبل از هخامنشیان مرتبط است خود یکی دیگر از کلاه برداری‌ها می‌باشد.

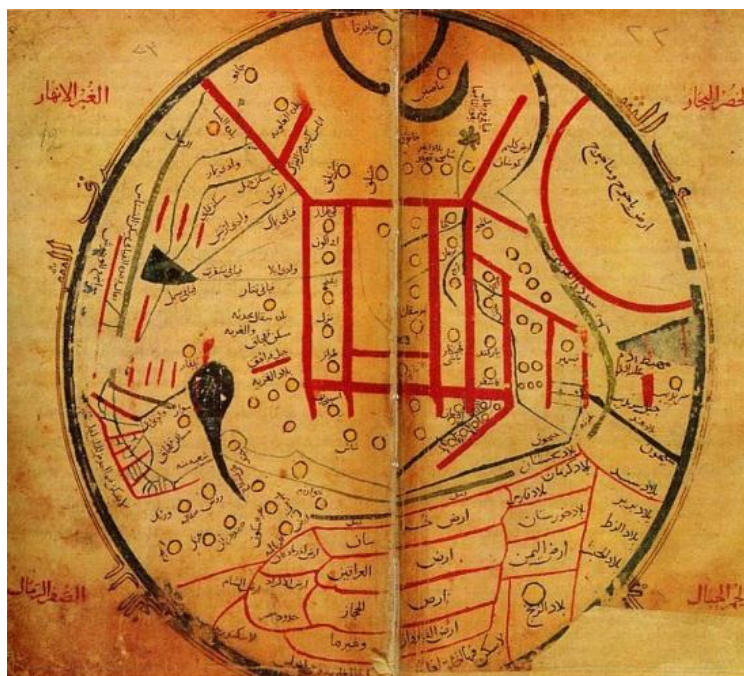
اکنون شاید عده‌ای با خواندن این مطلب بفهمند که پوریم چه بلایی بر سر مردمان منطقه آورد و چه آثار ضد تمدنی داشته و زمانی که دستان همین یهود را به خون مردم مسلمان منطقه آغشته می‌بینیم این مطلب را متذکر می‌شوم که آنها هنوز در پی انتقام‌گیری از مردم منطقه هستند ولی به مدد الهی بابل دیگری برای یهود نزدیک است و همین مسئله یهود را به فکر واداشته تا آشوب‌خلاقی را در کشور‌های اسلامی از شمال آفریقا تا مرکز آسیا طرح‌ریزی کنند گرچه عده‌ای جاهل نام آن را بهار عربی گذاشته‌اند.

- نقشه‌های جغرافیایی سده‌های اخیر

در یادداشت کوتاه کنونی به بررسی برخی نقشه‌های جغرافیایی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم وقتی تا سده‌های اخیر هیچ ذهنیتی درستی در مردم جهان مبنی بر شناخت سرزمین‌های دوردست وجود نداشته است پس تمامی داستانهایی که در آنها انواع جهانگیرها را به فتح کشورها و داشته‌اند دروغ و جعل جدید هستند .



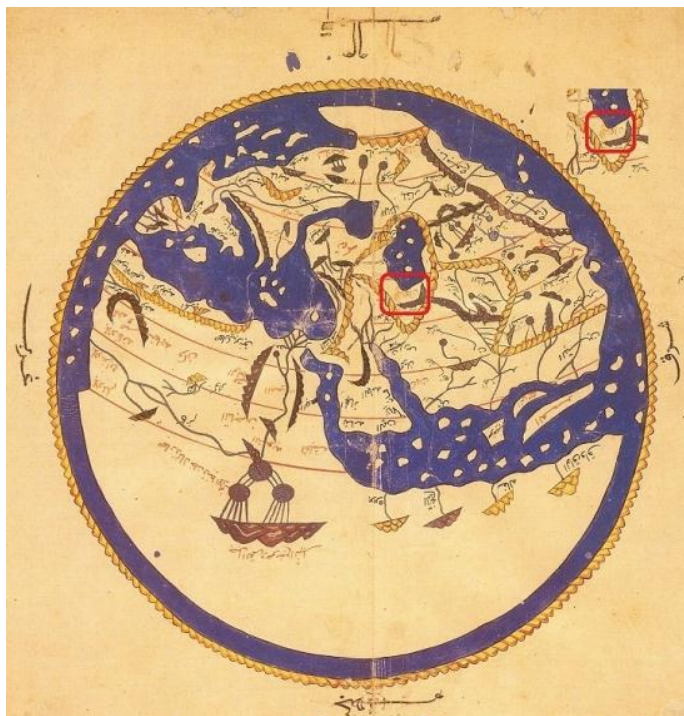
در این نقشه که فقط کروی بودن زمین قابل قبول است سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا نمایش داده شده است. گرچه زمان رسم آن نامعین است ولی چون بر روی کاغذ ترسیم شده نمی‌تواند عمر زیادی داشته باشد و حتی اگر این نقشه یک کپی از طرح قدیمی تری هم باشد باز چیز به خصوصی نیست که بتوان بر روی آن بحث کرد. آیا می‌توان با چنین تصویری درباره جهان پیرامون، لشکری تدارک دید و خشایار و داریوش و کوروش را در 2500 سال پیش برای جنگ به یونان و مصر فرستاد؟ و یا اسکندر را برای حمله به ایران گسیل کرد؟



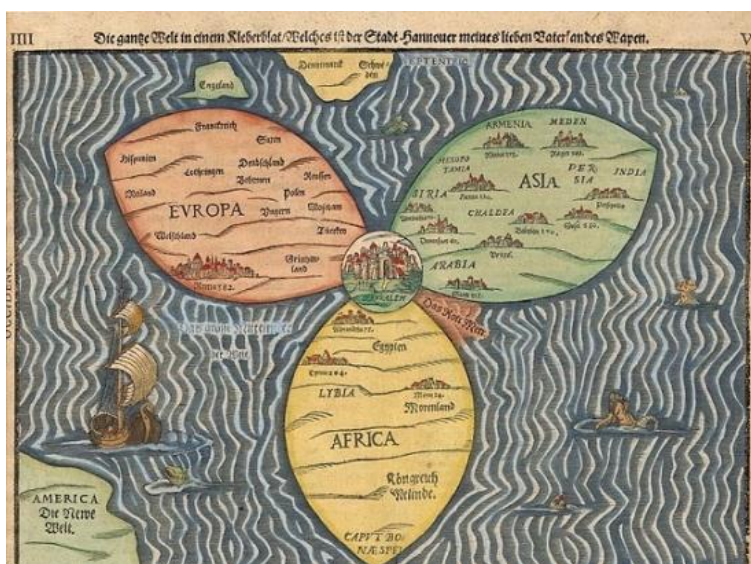
تصویر بالا برگه‌ای از کتاب «دیوان الغات ترک» محمود کاشغری می‌باشد که به آن قدمت 1000 ساله بخشیده‌اند. وقتی 1000 سال پیش چنین ذهنیتی از جهان بوده است پس سلاطین قبل از آن مگر می‌توانستند با این نقشه‌ها پا به اشغال سرزمین‌های جدید بگشایند؟! جالب اینجاست که می‌گویند کاشغری سرزمین‌های تورک نشین را یکی یکی گشته است و لغات مهم زبانی آن‌ها را جمع کرده و سپس این نقشه را ترسیم نموده است!!!؟ حتماً بر اساس همین نقشه نیز به سرزمین پدری و مادری خود در کاشغر برگشته است! در حالی که می‌دانیم این کتاب هم جعلی است و دم‌خروس دیگر چون در عرض 1000 سال هیچ کتابی که بر روی کاغذ نوشته شده باشد نمی‌توانست سالم بماند ولی ظاهراً کتاب‌های این آقایان این توانایی را داشته‌اند!!!



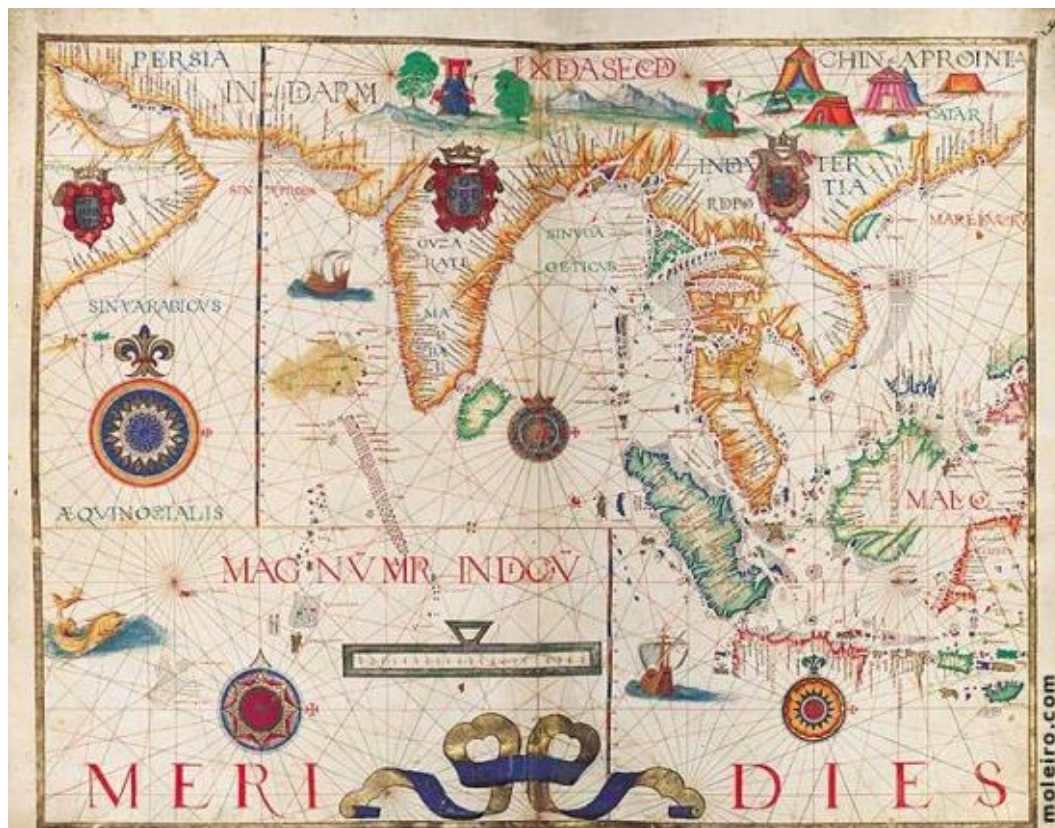
این هم یکی دیگر از همان قماش باسمه‌ها که با نام نقشه‌های جغرافیایی به جهان علم تقدیم کرده‌اند تا روشنفکران کنونی در آن‌ها غور فرمایند! و باز در این نقشه نیز شبیه نقشه کتاب جعلی کاشغری فقط می‌توان این مسئله را متوجه شده که زمین گرد است! وای به حال آن سلطان و آن پادشاهی که به کمک این نقشه به کشورگشایی پردازد چون دست آخر سرزمین خود را نیز گم می‌کند!!! ولی روشنفکری کنونی غبارهای موجود بر روی این جعلیات را به عنوان پماد نژادپرستی و قوم پرستی بر چشمان خود می‌مالد و در باسمه این چنینی باز نام خلیج تا ابد فارس آمده است!!! البته در اینجا خلیجی دیده نمی‌شود و آن قسمتی از نقشه که در آن نام خلیج فارس آمده به اقیانوس شباهت دارد چون نیمی از کره زمین و خشکی‌هایش را اشغال کرده است. در مرکز این باسمه و در داخل کادر قرمز رنگ کلمه آذربایجان مشخص است! از دوستان خواهشمند است رودخانه ارس و دریای خزر را به بنده نشان دهند تا بدانم آذربایجان موجود در این نقشه همانی است که اکنون بنده در آن زندگی می‌کنم؟! تصویر بالا از نقشه جهان ترسیم شده توسط عمر بن مظفر بن عمر ابن الوردی معروف به ابن الوردی جغرافیدان بنام قرن 14 میلادی، می‌باشد! و باز این تصویر که بر روی کاغذ ترسیم شده نمی‌تواند قدمتی که به آن نسبت داده‌اند را داشته باشد.



تصویری از نقشه جهان ترسیم شده توسط الشریف الادریسی یکی از سه جغرافیدان بزرگ عرب قرن 12 میلادی در کتاب *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، نام آذربایجان در تصویر با کادر قرمز رنگ مشخص شده است. و این یعنی آشکارا حقه بازی و کلاه برداری است. زمانی که در قرن 12 میلادی چنین تصویری از جهان اطراف در ذهن دانشمندان آن زمان بوده چگونه دانشمندان 200 سال بعد از آن به نام الوردی تصویر بالایی را کشیده است که هیچ کجایش به هیچ کجایش بند نیست؟! و این خود آشکارا نشان می دهد که جاعلین ترسیم کننده این نقشه ها باز در تدارک این باسمه ها دچار اشتباه شده اند و تاریخ گذاری روی آن ها را با دقت انجام نداده اند. نکته دیگری که در این رسامی باید به آن اشاره کنیم الفبا و تکامل نوشتاری خط عرب است به طوری که می دانیم 800 سال پیش خط عرب استعداد کافی برای چنین نگارشی را نداشت و نوشته های موجود شهادت می دهند که 800 سال پیش خط عرب این گونه پیشرفته نبوده است تا بتوان به این شکل نام اسامی مندرج در روی نقشه را نگاشت. در این جا به اشکالات فنی و اساسی این نقشه از لحاظ جغرافیایی نمی پردازم چون بسیاری از نکات مهم آن بدون توضیح قابل درک می باشد.



در نقشه‌های قبلی که مربوط به سده‌های مختلفی بعد از اسلام است (تاریخی که به آن نسبت می‌دهند) موضوعات بسیار زیادی برای بحث وجود دارد. یکی از این موضوعات این مسئله است که حتی در صورت جعلی نبودن این نقشه‌ها (با این که می‌دانیم این نقشه‌ها جعلی هستند) باز عدم ارتباط بین تهیه‌کنندگان نقشه‌ها از این جهت دیده می‌شود که هیچ کدام نواقص دیگری را تصحیح نکرده‌اند و به صورت مختصر اگر بیان کنم این که هیچ کدام از نقشه‌های درج شده نشانه‌ای از تکامل در درک محیطی که در آن زندگی می‌کنیم را به ما نشان نمی‌دهد. چون اصولاً با این نقشه‌ها نمی‌توان به جهانگردی و شناخت سرزمین‌های ناشناخته پرداخت. حال وقتی کسانی که در کتاب‌هایشان ادعا می‌کنند به اکتشافات پرداخته‌اند و سپس بر اساس اکتشافات خود این نقشه‌ها را ترسیم کرده‌اند بیهوده می‌گویند چون این نقشه‌ها هیچ واقعیت عینی را نمایان نمی‌کنند. اگر به نقشه موجود در این لینک توجه کنید به هنگام تهیه این نقشه دورترین نقطه قابل شناسایی برای بشر از قاره آسیا هند و شمالی‌ترین نقطه ارمنی و جنوبی‌ترین منطقه عربی و غربی‌ترین نقطه آسیا سوریا نامیده شده است. حال وقتی روایت می‌کنند که "کریستوف کلمپ گفته بود می‌روم از هند فلفل بیاورم" آیا از خود نمی‌پرسند، هند موجود در این نقشه آیا قابل شناسایی است. و به راستی کریستف کلمپ از کجا و بر اساس کدامین معلومات می‌دانسته در هند فلفل وجود داشته است؟! و از کجا می‌دانسته هند در کجای جهان است؟! ولی بارها در کتاب‌هایی مثل تاریخ هرودوت می‌خوانید که می‌گوید "آسیایی‌ها..."، "آفریقایی‌ها...؟! بشری که 300 سال پیش دانشی درباره جهانی که در آن زندگی می‌کرده ندارد ولی ظاهراً 2000 سال پیش هرودوت آسیا و اروپا و آفریقا را می‌شناخته است؟! یا کتاب جمهوریت افلاطون را از کجا پیدا کرده‌اید؟ چه کسی پیدا کرده؟ کی پیدا کرده‌اید؟ قدیمی‌ترین نسخه‌های آن کجاست؟ وقتی پادشاهان زمان افلاطون به جز قلم فلزی و چکش و صخره‌های کوه‌ها ابزار دیگری برای نوشتن نداشته‌اند کتاب‌های یونانیان و غیره را از روی کدامین کتیبه‌های سنگی بر روی پوست یا کاغذ یا هر چیز دیگری نگاشته‌اند؟ این حرف‌های مسخره ریشش درآمده ولی روشنفکری کنونی ظاهراً به این داستان‌های مجعول خیلی دل خوش است و به حقایق دهن کجی می‌کند. کسانی که کمی حوصله دارند یادداشت‌های قلم را دنبال کنند تا بفهمند مراد بنده از این مباحث چه چیزی می‌باشد. گرچه خردمندان واقعی سر نخ را گرفته‌اند.





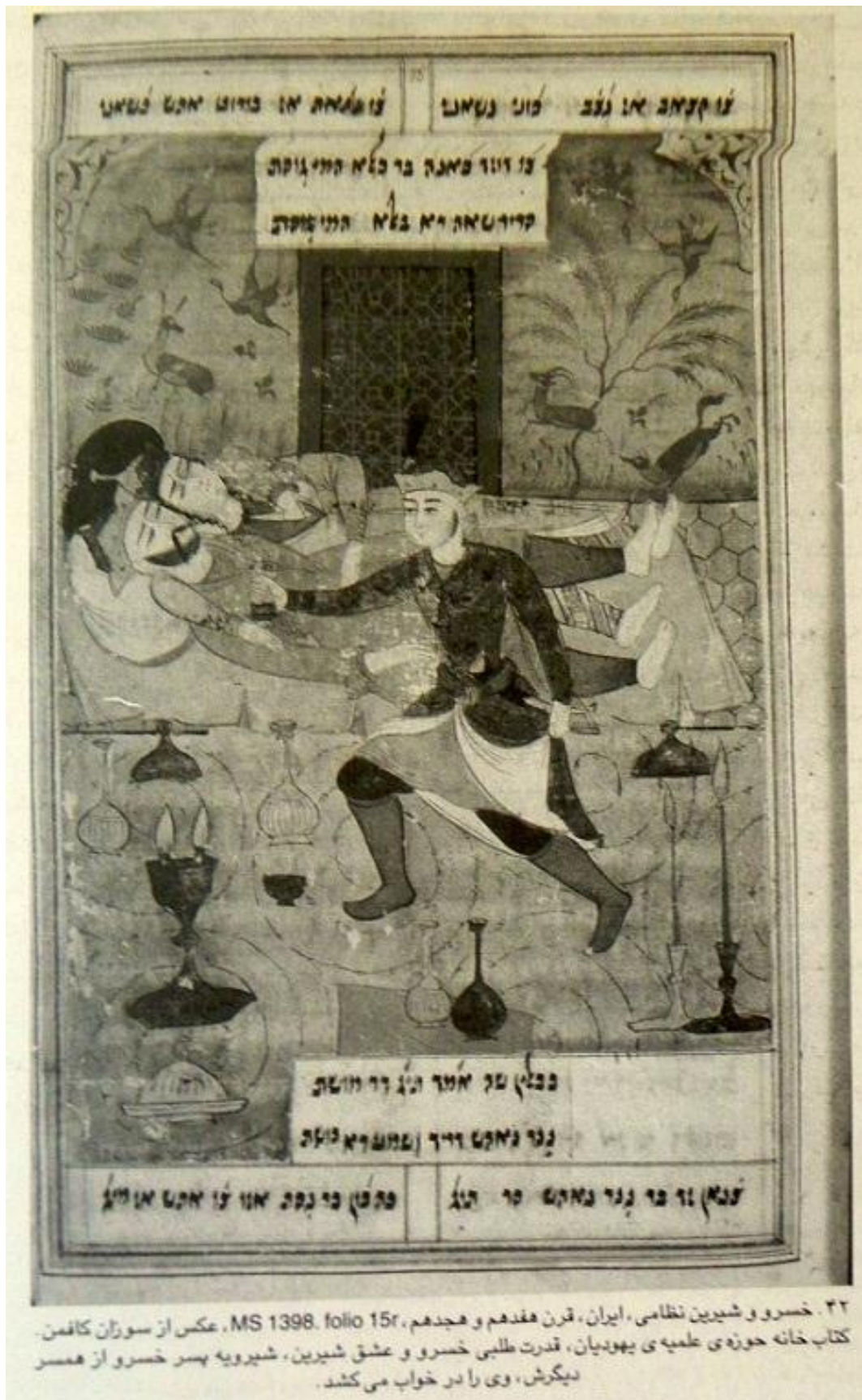
حال با مقایسه نقشه‌های موجود که مربوط به همین سده‌های اخیر می‌باشد و توسط دریانوردان اروپایی برای اکتشاف سرزمین‌های جدید و شروع استعمار ترسیم شده نگاه کنید و بفهمید که تمامی داستان‌های موجود درباره کشورگشایی‌های بی‌حد و اندازه بزرگ توسط پادشاهان مورد ادعای تاریخ نویسی یهود همگی جعلی بوده‌اند چون وقتی 350 سال پیش وقتی بشر به تازگی متوجه می‌شد که زمین گرد و کروی شکل است و سرزمین‌های موجود در آن را به تازگی شناسایی می‌کرد خشایارشا با توجه به کدامین ذهنیت گام به سوی یونان بر می‌داشت؟!!

- قدیمی ترین نسخه های شعر فارسی

در اینجا با وجود اینکه زمان زیادی برای طرح مسائل مربوط به این یادداشت در حد تکمیلی مانده ولی شاید عده ای را به فکر بیندازد که "انتهای این دروغ ها تا کجا ادامه دارد؟"



۲۱. یوسف و زلیخای جامی، ایران، ۱۸۵۲، صفحه ۶، عکس از سوزان کافمن، کتابخانه‌ی دانشکده الهیات یهودی، معراج حضرت محمد (ص)، جانور دو رگه، براق و دو فرشته، جبرئیل و میکائیل اند. دو فرشته‌ی دیگر در درجه‌ی دوم اهمیت‌اند. براق، به صورت تخیلی و با دم غیرعادی و با سر و کلاه قاچاری تزیین شده است. تصویر پیامبر سوار بر براق نیامده است. این معروف‌ترین و معمولی‌ترین نمونه‌ی بیکرنگاری مسلمین است و نمونه‌ی عالی آن به سلطان محمد نقاش در خمسه‌ی نظامی منسوب است که بین سال‌های ۱۵۳۹ و ۱۵۴۳ م در دربار شاه طهماسب صفوی ساخته شده است (مورین، ۱۹۸۵، ۲۳).



۳۲. خسرو و شیرین نظامی، ایران، قرن هفدهم و هجدهم، MS 1398, folio 15r. عکس از سوزان کافمن. کتاب خانه حوزه ی علمیه ی یهودیان، قدرت طلبی خسرو و عشق شیرین، شیرویه پسر خسرو از همسر دیگرش، وی را در خواب می کشد.



در اینجا شما کتاب هایی را می بینید که دارای الفبای عبری هستند ولی وقتی حروف عبری را پشت سر هم می خوانیم متن فارسی را می بینیم !!! حال دو سوال گردن کلفت از اهالی فرهنگی می پرسیم:

1- این شعر ها اگر فارسی هستند چرا قدیمی ترین نسخه های موجودشان به خط عبری است ؟!

2- اگر این شاعران یهودی بوده اند فارسی را از کجا می دانسته اند و چرا به فارسی شعر گفته اند ؟!

ما این دو سوال را کنار می‌گذاریم و مدعی این مسئله هستیم که بر اساس همین کتاب‌ها که تعدادشان در آرشیو اورشلیم در اسرائیل به چندین هزار جلد می‌رسد، تمامی اشعار فارسی را که به نام این و آن شاعر به ما معرفی می‌کنند همگی دست ساخته همین صدهای اخیر می‌باشد و نویسندگان این کتاب‌ها همگی یهودی بوده‌اند و هدف از نگارش و سرودن این اشعار، همانگونه که خداوند شاعران را همردیف شیاطین معرفی می‌کند و طرفداران شاعران را گمراهان می‌خواند، به قصد ایجاد فتنه و شکاف در بین جوامع مسلمین می‌داند!

سخن را کوتاه کنم که خداوند در قرآن بسیار متین و با وقار فرموده:

و به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این جز اندرز و قرآنی روشن نیست (69) **سوره یس**

آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند (221) بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند (222) که گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغگویند (223) و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند (224) آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگرداند (225) و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند (226) مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخوانند گشت (227) **سوره شعرا**

شاید عده‌ای دانستند که چرا در این مملکت به ظاهر اسلامی شاعران چنین جولان می‌دهند. آری آنوسی‌ها در هر کسوتی هستند ولی:

و یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای خودشان بسته باد و به آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد (64) **سوره مائده**

امیدوارم دوستان به این مسائل توجهی کنند و بفهمند ضربه بسیار وحشت‌ناکی از جانب دشمنان خود خورده ایم و این گله عارفان و شاعران که در سراسر کشور شب‌های شعر برگزار می‌کنند به چه منظوری دور هم جمع می‌شود. در این جا یک پیام بسیار مفید دیگری هم علیه نژاد پرستی می‌توان صادر کرد و آن هم این مسئله است که، دلیل ترویج زبان فارسی و نابودی زبان‌های غیر فارسی در ایران که مرکز تجمع جمعیت غالب فارسها می‌باشد حتی به بهای نابودی زبانهای قدرتمندی چون عربی و تورکی فقط حفظ فرهنگ یهود می‌باشد!! چون اگر این زبان از بین برود آن چند هزار جلد کتاب فارسی یهودی را که یهویت یهودیان منطقه را در خود جای داده ارزش خود را از دست می‌دهد و یهودیان را مجبور می‌کند از متن اصلی آن کنار بگیرند و به ترجمه‌های آن کتاب‌ها به زبان‌های دیگر روی بیاورند. و همه این افسانه‌سازی‌ها برای پوشیده نگه داشتن رد پای پوریم می‌باشد، قتل عامی که هیچ بازمانده‌ای را باقی نگذاشت و سکوت کامل جمعی و تمدنی را در منطقه حکمفرما کرد.

- قلاع (1)

مدت‌ها پس از طلوع اسلام، زمانی که بانگ بلند و آرام کننده اذان، اندک اندک سایه‌های ترس و خرافه را از محیط شرق میانه و اطراف آن دور می‌کرد، به تدریج و با تردید و تعلل و تاخیر، گروه‌های کوچکی از حوالی و همسایگان، پس از قرون متوالی، به خاک خالی مانده و به ظاهر نفرین زده‌ی ایران، از چهار سو کوچ کردند و آن یهودیان لجوج ایستاده در برابر پیامبر نیز، که با غیظ تمام، شاهد پیروزی و پذیرش اسلام، از سوی مردم ممتاز این خطه و بازسازی و تجدید حیات شرق میانه، در روشنی تابناک قرآن بودند، در زمره نخستین گروه‌هایی قرار گرفتند که بار دیگر به ایران خزیدند و با راه‌نمایی تورات و خاطرات محفوظ در کنیسه‌ها، به مکان‌های استقرار پیشین، در شمال و جنوب و شرق و غرب و مرکز این سرزمین گسیل شدند و قلاع و پایگاه‌های جدید خود را بنا کرده و بالا بردند. قومی که به پیشینه‌ی این اقلیم و شقاوتی که علیه آن انجام شد، آگاهی کامل داشتند و طبیعتاً و از آغاز، برای ایجاد امکان زیست بدون تنش خویش، مایل نبودند داستان آن گذشته مدفون در خرابه‌ها و سرنوشت خونین بومیان کهن این سرزمین، برای تازه واردین شناخته و بازگو شود، چنان‌که هنوز هم تمایلی به انتشار این آگاهی‌ها در میان جوامع انسانی ندارند و برای اختفای آن نسل‌کشی بی‌منتها، سراسر تاریخ جهان باستان، از یونان و روم و مصر تا هند و افغانستان و ایران و خراسان بزرگ و چین و جنوب روسیه و ارمنستان و کرانه‌های شرقی و غربی و جنوبی دریای خزر را، به افسانه‌های کثیف جاغلانه آلوده‌اند.

در این قسمت از بررسی جدید تاریخ پر از مصیبت و پوریم زده ایران، که دوران دراز دوازده قرنه‌ای را، در سکوت قبرستانی گذرانده بود، با حقیقت آشکار بی‌خداشه‌ای مواجهیم که انکار آن، با اعلام نادانی و غرض ورزی محض برابر می‌شود و آن نتیجه‌ای است که از بازیابی شکل‌گیری مجدد تجمع در ایران، پس از طلوع اسلام، به دنبال سکوت درازی که قتل عام پوریم بر آن حاکم کرده بود، به دست می‌آوریم.



«موقعیت استقرار قریب 600 قلعه‌ی قابل شناسایی در جغرافیای کنونی ایران، که با نقطه‌های سیاه نمایش داده شده است.»

نگاهی به نقشه‌ی بالا، ما را با موقعیت استقرار قریب 600 قلعه‌ای آشنا می‌کند که ساخت آن‌ها پس از طلوع اسلام در ایران آغاز شده و اعجاب آورتر و روشنگرتر از این نیست که گرچه تاکنون احداث بناهای عام المنفعه و تدارکات زیر بنایی در ایران، چون کاروان سرا و پل و بازار و آب انبار و حمام و بنای مساجد اصلی را، از عهد صفویه دیده‌ایم؛ در مورد این قلاع، با قرائن کاملاً معکوس مواجهیم و نیاز به آن‌ها را در صفویه، که به حوزه تمرکز و تولید شهرنشینی وارد شده‌اند، متوقف می‌بینیم. چندان که قلعه‌های سوق الجیشی موجود در ایران، عمدتاً با فاصله‌ای دور و نزدیک، ساخت پیش از صفویه دارند! از واماندگانی که از این اشاره‌ی بی‌بدیل، که شناس نامه و آغاز دوران تمدن و حیات نوین و پس از پوریم ایران را عرضه می‌کند، چیزی نیاموزند، قطع امید کنید و آنان را در زمره حقوق بگیران موظفی که در این مورد جز به خواسته‌های کنیسه و کلیسا اعتنایی ندارند و یا دشمنان لجاجت حقیقت قرار دهید، که برای حفظ نام و مقام، جز به داستان‌های یهود ساخته، در موضوع تاریخ ایران، به مطلب و مبحث و مدرک دیگری توجه ندارند.

در بررسی نسبتاً طولانی که درباره‌ی قلاع ایران خواهم داشت، به خواست خدا، مطالبی را عرضه می‌کنم، که بدون واسطه و ابهام، اسرار و رموز بسیاری را از تاریخ ایران خواهد گشود. نخست این که به استثنای چند زیگورات ایلامی کهن و مرتبط با تمدن ایلامیان پیش از پوریم، انتساب حتی فقره‌ای از این قلاع، به دوران سکوت پیش از اسلام، جز حاصل ابراز علاقه شخصی و گروهی و حدس و گمان‌های ناسالم و بی‌اساس و بدون ادله و الگو نیست و به یقین حتی ساخت بلوک سنگ و خشتی از این همه قلعه را نمی‌توان به ماقبل اسلام برد. در حقیقت وجود این قلاع، چنان که در ادامه خواهد آمد، خود پاسخ بسیار محکم و معتبر و مقنع و موجهی بر این پرسش پیشین است که چرا مقدم بر استقرار دولت صفوی، در ایران چندان اثری از امکانات و ارتباطات اجتماعی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و طبیعتاً فرهنگی نمی‌بینیم؟ بر این قیاس، اگر حتی بخشی از این قلاع را به زمان پیش از اسلام منتقل کنیم، بنا بر توضیحات بعد، خود به خود، با نبود روابط گسترده اجتماعی در زمان به اصطلاح ساسانی برابر می‌شود و باید همان شرایط اجتماعی و تاریخی را در دوران پیش از اسلام برقرار بدانیم، که نخستین مهاجران وارد شده به ایران، پس از طلوع اسلام با آن مواجه و به قلعه سازی و قله نشینی ناگزیر شده‌اند.

سپس به پراکندگی و قدمت نامشخص و نیز تعداد فراوان و غیر عادی این قلاع می‌رسیم که بیان واضحی است که این همه قلعه، جایگزین و لازمه ناگزیری، برای زیست در موقعیت سرزمینی است که اثری از شهرهای بزرگ و سیستم‌های معمول خدمات عمومی، تا دوران صفویه در آن دیده نمی‌شود و از آن که حضور مهاجرانه و محدود انسان در این دوران، خلاف قرون پیش از اسلام، آثاری از جمله همین قلاع را دارد، پس اگر تجمع مجدد و مختصر کسانی را در ایران، از آغاز گرد آمده بر فراز قلاع می‌بینیم، گواه آشکاری بر محیط وحشتی است که نخستین از راه رسیدگان با آن رو به رو بوده‌اند و از آن که این قلاع نخستین را، بدون استثنا، فراز بلندی‌های غیر قابل دسترس و با تمهیدات متنوع و تعبیه الزامات مختلف، برای تسهیل در امر دفاع می‌یابیم، از گستردگی و عظمت بقایای آن ویرانی خبردار می‌شویم که آثار خود را بر ذهن وارد شونده‌گان به این خاک در همان دیدار نخست، بر جای گذارده است؛ زیرا قادر به تعیین موجب دیگری برای این گزینش و گریز آشکار به انزوا و احتیاط، از سوی نخستین کلنی‌های وارد شده به این آب و خاک نیستیم.

در این جا مضمون پرسش تاریخی بزرگ و بروز کرده چنین است که از چه باب در سراسر ایران، در هر گونه محیط و شرایط و امکانات جغرافیایی، تجمع‌های زیستی را پناه گرفته در قلاع و بر بلندی‌های دشوار گذر و دور از دسترس می‌یابیم و انتخاب چنین شیوه نامعمول اسکان، از سوی مهاجران، که بی‌شک در سراسر جهان مشابهی ندارد و دشواری توسل و تدارک آن بر کسی پوشیده نیست، بر مبنای چه الزام و نیاز و ضرورتی پیش آمده است؟ آن چه در نگاه نخست مورخ را دچار حیرت می‌کند، رو به رو شدن با این نمونه‌ی عجیب و بی‌قرینه است که تجمع‌های تازه‌ی انسانی کوچ کرده به ایران، خلاف عرف و طینت، به اندیشه‌ی بار اندازی و توقف در محیطی با وفور خدمات طبیعی، چون چشمه و رود و غلفزار و دشت‌های باز قابل کشت و گله داری و شکار نبوده‌اند، بل به عکس، با ندیده انگاری عمدی و آشکار نسبت به این گونه مواهب و مایه‌های طبیعی، که در غالب موارد به

و فور در فاصله‌ای نه چندان دور، در دسترس بوده، از همان بدو ورود، چنان که معماری این قلاع بیان می‌کند، بیش و پیش از همه در صدد ایجاد شرایط و امکانات به تر و مطمئن‌تری برای دفاع از جان خویش بوده‌اند؟ آن‌ها، چنان که اغلب در این قلعه‌ها به بقایا و لوازم آن بر می‌خوریم، زحمت آماده کردن چاله‌هایی برای ذخیره و جمع آوری آب باران را بر خود هموار کرده، اما کنار چشمه و یا رودخانه‌ی نزدیک به قلعه را برای اسکان خویش مناسب ندیده‌اند؟! و چون نمی‌توان از نظر تاریخی، دلیل و بهانه‌ای برای این عزلت‌گزینی مدافعه‌ی یافت، پس باید پذیرفت که انبوه خرابی‌های مانده بر زمین، که هنوز داستان واضح و وسعت تخریب و کشتار پوریم را باز می‌گفت، در ذهن وارد شونده‌ای که پیشینه و تاریخ این سرزمین را نمی‌دانست، از آغاز، حضور در حوزه‌ای نا امن را یاد آوری می‌کرد و به ایجاد تدارکاتی برای دفاع وا می‌داشت و از آن که فراهم آوردن امکانات پناه و دفاع، پدیده‌ای سراسری در ایران پس از اسلام است و شمال و جنوب و شرق و غرب ندارد، پس با به‌ترین و محکم‌ترین دلیل سرکوب و ویرانی و کشتار سراسری بی‌حساب، در ماجرای پلید پوریم مواجهیم، چندان که پس از این همه قرن، هنوز چنان آثار آشکار و قابل دیداری بر زمین باقی داشت، که ریسک ورود به حوزه آن را با تدارک شرایط دفاع دائم توأم کرده بود و این همان رمز خالی ماندن دراز مدت این سرزمین از انسان و عدم علاقه به ورود در حوزه‌ای است که تنها ظهور فضای نوین اسلامی در منطقه درهای آن را گشود و طلسم اش را شکست.

در عین حال، این که اغلب نمونه‌های این قلاع پیش از صفوی را، فرآورده‌هایی با خشت و گل خام یافته‌ایم، اگر برابر معمول، پدیده‌های ناظر بر احوال تاریخی مردم ایران را تفنن زمانه نمی‌پندارید، مورخ می‌پرسد چه فضا و ضرورتی، انتقال این بار کلان و باور نکردنی خاک و گل را، به بلندی‌های صعب‌العبور و غالباً سنگی، برای کوچ کردگان به ایران، تا مدت‌های دراز، ناگزیر کرد و چرا سازندگان این قلاع در بنای آن‌ها، اعم از مصالح و اسلوب، علی‌رغم گذشت قرون، پیشرفت چشم‌گیری نداشته‌اند؟ اگر هنوز کسانی یافت می‌شوند تا ادعا کنند مردم ایران از ترس سپاه عرب و مغول و هلاکو و تیمور به قلعه‌هایی در قله‌های کوه‌ها کوچ کرده و پناه برده‌اند، نخست باید بدانند که ساخت این قلاع خلق الساعه نیست تا به محض دیدار دشمن تدارک شود و در مرتبه بعد ناگزیرند در کنار و یا لااقل قرینه نزدیک به هر یک از این قلاع، بقایای آن محیط زندگی پیشین و بیرون از قلاع آن مردمی را نشان دهند که از ترس دشمن شمشیر به دست، به داخل این قلعه‌های تازه ساز گریخته‌اند! باید کمی دیگر حوصله کنید تا معلوم شود ایران محدود به اجتماعات کوچک قلعه نشین و بدون محیط و امکان و نمونه‌ی تمدن و ثروت و تولید، از پس پوریم، هرگز آن جذابیت اقتصادی و فرهنگی و امتیاز طبیعی و جغرافیایی را نداشته است که همسایه‌ای را به تصرف آن تحریص و تشویق کند.

از میان بقایای صدها قلعه‌ای که در حال حاضر در سراسر ایران قابل شناسایی است، با صرف نظر از قلاعی که بدون عین قابل دیدار، تنها ذکری در کتاب‌های معمولاً معمول دارند، تنها اندکی بیش از صد نمونه را ساخته‌هایی نزدیک به دوران صفوی می‌گویند و برابر اطلاعات موجود، به زمان صفویه جز چند قلعه نساخته‌اند و نزدیک به تمامی قلاع جدید را برآمده‌هایی از زمان قاجار می‌شناسانند.



«موقعیت دو قلعه‌ی دفاعی از قرون نخست اسلامی، که در ارتفاع ساخته شده و با موقعیت دیگر قلعه‌های قدیم ایران برابر است»

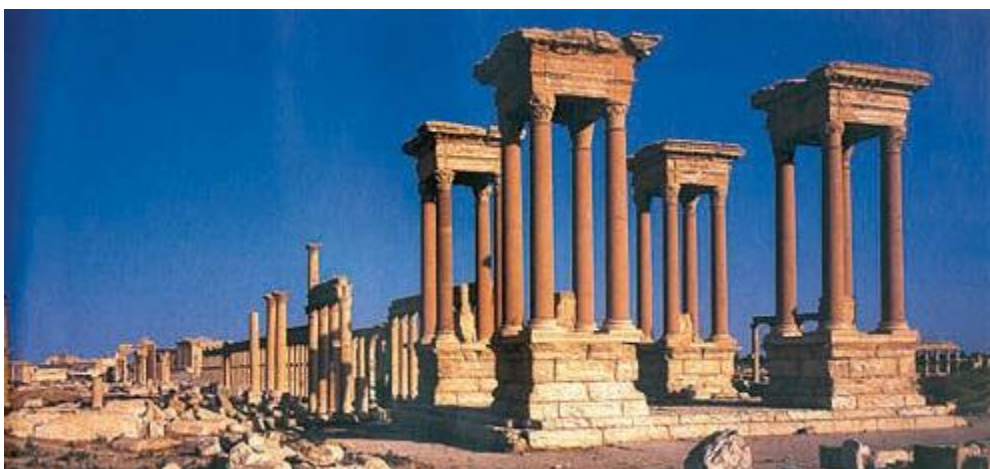


«موقعیت دو قلعه‌ی اشرافی و اربابی از دوره‌ی قاجار که در دشت باز و با کاربرد غیر دفاعی و یکسان با قلعه‌های زمان خویش است»

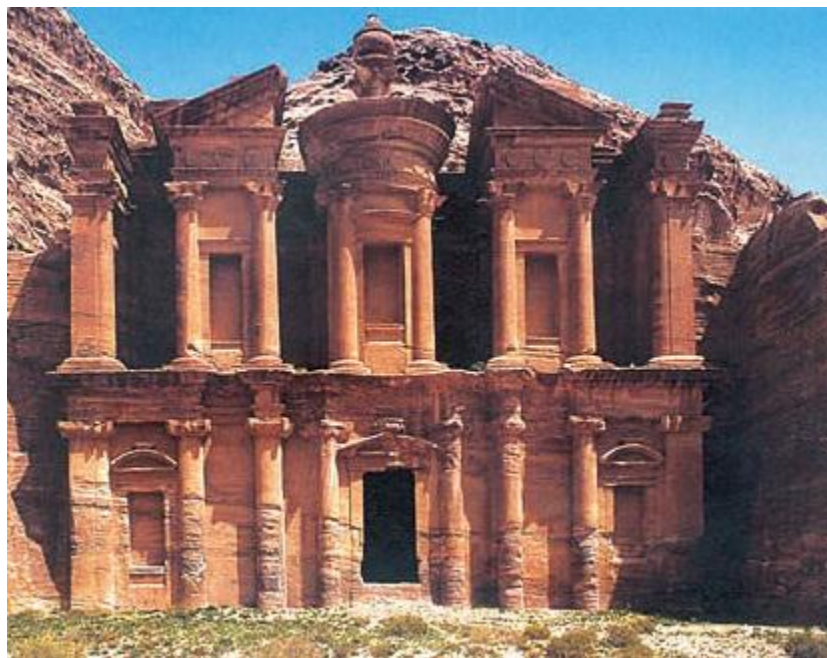
مقایسه‌ی معماری و موقعیت چند نمونه از این قلاع، برابر آن چه در بالا آمده، باز هم پرده‌های تیره دیگری را از برابر چشم مشتاقان دریافت حقیقت در باب تاریخ ایران بر می‌دارد و آن بیان این نکته‌ی بدیع است که قلاع پس از صفویه، درست خلاف نمونه‌های پیشین آن، کاربرد دفاعی ندارد، به جای ستیغ کوه‌ها، در دشت‌های باز و همعرض با موقعیت اسکان قبایل، کنار رودخانه‌ها و علف چرها برپاست و غالباً قرینه و نمایی است تا صاحبان قدرت محلی و خان‌ها و سران عشایر و زمین داران بزرگ، در شرایط نوین تاریخی و امنیت حاصل از تسلط دولت مرکزی و برقراری امکانات ذخیره ثروت، از راه داد و ستد و تامین نیازمندی‌های شهری و گله داری انبوه، درست همانند خانه‌های مجلل شهری، با ساخت قلاعی، غالباً از نظر مصالح و معماری پرکار، که گاه در درون حصارهای آن کوچه و بازار می‌یابیم، نمایشی از قدرت اربابی و عشیرتی و خانوادگی به راه انداخته‌اند. چنان که تمام هشت قلعه‌ی موجود در بوشهر و ده قلعه‌ی پراکنده در اقلیم چهار محال و بختیاری را، ساخته‌هایی فتودالی و در جوار زندگی معمول ایل، از زمان قاجار پیدا می‌کنیم تا معلوم شود قلعه‌های پس از صفوی، ماهیتاً با قلاع در بسته و غیر قابل نفوذ برای بیگانه، در پیش از صفویه متفاوت‌اند و نشان دهد که این قلاع جدید، نه ابنیه‌ای پرت افتاده و دور از دسترس و دفاعی، بل مظهری از تجمع ثروت حاصل از داد و ستد بندری و تجارت کالایی و یا فعالیت‌های عشیرتی و دام پروری و گلیم بافی و کشت و زرع است، که پیشاپیش امکان انتقال حاصل آن‌ها به بازار مصرف شهرهای تازه برآمده و بزرگ را، پل‌ها و جاده‌ها و کاروان سراهای اصطلاحاً صفوی فراهم کرده بود.

- قلاع (2)

باید درباب قلاعی که به دنبال طلوع اسلام در این آب و خاک ساخته‌اند بیش‌تر بدانیم، که نمایش علائمی از نخستین تحرک دوباره انسان در سرزمین ایران، پس از قرن‌ها سکوت و برگ‌ناآلوده به دروغی از تاریخ پس از اسلام ایران را گزارش می‌دهند. مشکل پژوهش در باره‌ی تاریخ بی‌نقاب ایران و شرق میانه در این است که پیش از این یادداشت‌ها، هیچ مدخلی را با فرض وقوع پوریم بررسی نکرده، آمار مورد نیاز برداشت از مظاهر زیستی متأثر از پوریم را ارائه نداده و محققى از این دریچه به مسائل تاریخ ایران، توجه و تمرکز نکرده است؛ پس همه چیز را باید از آغاز و دوباره بخوانید و گرچه سرانجام کسانی، به سبب باور ساده لوحانه پیشین، دچار بیزاری از خویش می‌شوند، اما برای علاج سوداهای ناسالم و سرسام آور کنونی، چاره‌ای جز سریع و لاجرمه سرکشیدن این داروی تلخ حقیقت نیست، زیرا دروازه ایران شناسی رسمی و موجود بر این روال و پاشنه می‌گردد که هر چاله معمول و یا سنگ چین منادی و معرف عقب ماندگی و جعل، از قماش و قبیل پاسارگاد را، با هیاهوی فراوان، نشان تمدن باستانی و ممتاز ایرانیان می‌دانند، یهودیان سریعا به ثبت جهانی می‌رسانند و ناواردان هندوانه در بغلی را و می‌دارند تا با ورم تاریخی، کنار هر سنگ چکش خورده‌ای، بی‌آن که هویت آن را بشناسند، یقه درانی کنند، نطق ملی سر دهند، سرسره بازی باستانی به راه اندازند، خود را به بهانه‌های خنده دار، طلب کار جهانیان بگویند، دست‌های‌شان را برای تصرف دارایی‌های عهد باستان دیگران، بر سیل مالخولیهای خام، تا آن سوی صحرای شمال آفریقا دراز کنند و ظاهرا این مصیبتی است که بیش از همه بر سر مردم ما فرود آورده‌اند!



این جنگل عظیم ابنیه کهن تاریخی، که دوربین عکاس قادر به ثبت عرصه آن نبوده و تخت جمشید در برابر آن جز مخروبه مضحک نیمه کاره‌ای نیست، فقط گوشه‌ای از بقایای معماری یونانی - سلوکی در پالمیرای سوریه است، که افزون بر دوهزار سال، با ابهت نخستین خویش برپاست. درباره تاریخ ساخت این مجموعه، باز هم مورخان پیرو کنیسه، سخنان سر در گم زیاد به زبان و قلم آورده و سرانجام نیز در نهایت نادانی بنای آن را، گرچه هر انحن و درگاه آن با فصاحت تمام از هنر و معماری هلنی می‌گوید، به سلسله اشکانیان نسبت داده‌اند که آنان را بیابان گردانی بی‌سر و سامان می‌گویند، هر چند در سراسر ایران یک درگاه از این قبیل به یادگار نباشد!!! بی‌تردید سازندگان آن امپراتوری بی‌بنیان، که سکه‌هایی به زبان یونانی با تاریخ گذاری سلوکی و ستایش خدایان هلنی و شعار زنده باد یونان را، به نفع پارت‌ها مصادره کرده‌اند، جز این چاره‌ای نداشته‌اند که گوشه‌ای از معماری هلنی منطقه را نیز برای تطبیق با سکه‌های عاریه‌ای، صاحب شوند و تمام این زباله‌ی واریز شده بر اسناد واضح تاریخی را، تنها از آن روی بر سفره‌ی نادانایی‌های باستانی ایرانیان گذارده‌اند تا تعریف پیشینه‌ی این مردم، چنان شکل بگیرد که تصویری از آدم کشی پوریمی یهودیان، که منجر به سکوت مطلق و متمادی و غار و قلعه نشینی وارد شوندگان پس از اسلام بر این سرزمین شد، به نمایش عمومی درنیاید و مخفی بماند!!!



و این هم نمونه‌ی بسیار کوچک دیگری، از مجموعه‌ای بی‌انتهای از ابنیه سلوکی، بنا شده در پترا اردن، با نام قصر صخره‌ای که یکپارچه، از شکم قوز سنگی عظیمی از مرمر سرخ بیرون کشیده و به تعریفی هنرشناسانه و نه تاریخی، در مستند ممتازی که از تمام آن بنا موجود است؛ زیبا و ظریف و در عین حال پیچیده‌ترین ابنیه سنگی ساخت دست بشر، در تمام ادوار و در سراسر دنیا نامیده‌اند. از قبیل چنین آثار معماری هلنی، قصرها، معابد، ورزشگاه‌ها، که ساده‌ترین آن‌ها تیسفون در اطراف بغداد است، در گستره وسیعی از ترکیه تا لبنان و سوریه و اردن و مصر و جزایر مدیترانه و شمال آفریقا، با تنوع و شکوه ممتاز، چندان فراوان است که مثلا موزه طرابلس پایتخت لیبی جز بقایای حضور یونانیان و رومیان در شمال آفریقا چیز دیگری برای نمایش ندارد و بدانید ترکان و لبنانیان و سوری‌ها و اردنی‌ها و مصری‌ها و مراکشی‌ها و لیبیایی‌ها، ذره‌ای ادعای بومی و قومی و ملی نسبت به این بقایا ندارند، با کمال احترام و حافظانه آن‌ها را هلنی و سلوکی می‌شناسند، نام شهر اسکندریه را مثلا با فرعونیه یا فرعون آباد تعویض نمی‌کنند، ابنیه بی‌بدیل هلنی ترکیه را به عثمانیان نمی‌بخشند و هیچ عربی گمان نمی‌کند که قصر سرخ پترا را اجدادش ساخته‌اند؛ چرا که ظاهرا و ویروس این بیماری کشنده شعور را، تنها به ذهن مردم ما و به دست چند یهودی استاد در فن جعل و دروغ، تزریق کرده‌اند و در نتیجه قرنی است گرفتار در تب تاریخی شدید، هذیان گویان، بر ارباب باد سواریم، با خیالات خوش باستان ستایانه، در دو هزاره موجودیت سرشار از افسانه و افسون نادرست و ساخت یهود، از پوریم تا صفویه سیر می‌کنیم، تا مگر در اندیشه و علت یابی این همه مخروبه به جا مانده از هستی کهن این سرزمین نباشیم، احساس خلاء تاریخی نکنیم و پرده از رسوایی یهودی پوریم برداریم!

در یادداشت پیش با اوضاع واقعی نخستین تدارکات و تحولات پس از حضور مجدد انسان در ایران، به دنبال طلوع روشنایی اسلام، تا قرون متمادی پس از آن، با خبر شدیم و مهاجرانی را شناختیم که از وحشت ابتلا به تجدید سرنوشت کسانی که پیش از آنان، در ویرانه‌های وسیع و بی‌حساب اطراف می‌زیسته‌اند، خود را به بلندی‌های درسته‌ای رسانده و کشانده‌اند که مقصد اصلی برآوردن آن‌ها تدارک وسایل و سامانی برای قطع ارتباط مدافعانه با دیگران، در قلاعی از نظر معماری مستحکم و مقاوم در برابر تخریب زمانه و هجوم دشمن بوده است. اما با تمهیدات و تدارکات جدا سرانه عمدی آنان آشنا نخواهید شد، مگر شرح نمونه‌هایی را، مثلا در آذربایجان و از جلد ششم مجموعه «دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوران اسلامی» ارائه دهیم:

«قلعه‌ی آغجا، ورزقان: دسترسی به قلعه آغجا از طریق جاده معدن مس امکان‌پذیر است. این قلعه نسبت به جاده مزبور حدود 500 متر ارتفاع دارد و

به جز بخش جنوبی آن، در جهات دیگر پرتگاه بوده و با درختان جنگلی پوشیده شده است. تنها جهت جنوبی قلعه سطح شیب دار و قابل دسترسی دارد و احتمالاً دروازه اصلی قلعه نیز در همین سمت قرار داشته است.

قلعه آق گنبد، جزیره اسلامی: بنای اولیه قلعه به قرون نخستین اسلامی برمی گردد. از این قلعه امروزه آثار چندانی برجای نمانده، شاید شهرت مدفون شدن گنجینه هولاکوخان مغول، ویرانی گسترده این بنا را سبب شده است. سه جانب این قلعه به پرتگاه منتهی می شود که این مسئله دفاع از قلعه را آسان می کرده است. در بخش جنوبی قلعه بقایای دیوار سنگی به عرض یک متر و ارتفاع باقی مانده 3 متر دیده می شود. قلعه آوارسین، کلیبر: صخره‌ای که قلعه بر بالای آن ساخته شده، بر تمام نقاط پیرامون اشراف دارد. بر فراز این صخره، قلعه در جهت شرقی - غربی و به ابعاد 250×45 متر ساخته شده که امروزه بقایای دیوارها، برج‌ها و تاسیسات داخلی آن بر جای مانده است. ضلع جنوبی قلعه مشرف به دره‌ی بسیار عمیقی است و سه جانب دیگر آن نیز به پرتگاه منتهی می شود. دسترسی به داخل قلعه از جهت شمالی و از داخل جنگل است. در این مسیر تعداد 34 عدد پلکان در قسمت شرقی دیواره صخره‌ای کنده شده است. این راه پله تنها راه بزرگ ماندنی است که به درب اصلی قلعه منتهی می شود. قلعه بابک، کلیبر: مرتفع‌ترین قله این بخش حدود 3000 متر ارتفاع دارد. دره‌های عمیق و گردنه‌های صعب العبور و خطرناک و پوشش جنگلی انبوه از دیگر ویژگی‌های این بخش از آذربایجان است. احداث قلعه‌ای نظامی و پناهگاهی مطمئن در این نقطه کوهستانی که دسترسی به آن، به ویژه برای لشکریان دشمن بسیار دشوار است، مطمئناً با مطالعه و بررسی صورت گرفته است، چرا که حفاظت از این قلعه با تعداد کم نیرو امکان پذیر بوده است. قلعه بختک، ملکان: قلعه بر بالای صخره سنگی که وسعت چندانی ندارد، به صورت شمالی - جنوبی ساخته شده و دسترسی به سطح آن تنها از طریق باریکه راهی خطرناک که به صورت راه پله‌ای در صخره کنده شده، امکان پذیر است. جهات دیگر این صخره پرتگاه و دیواره صخره‌ای است. راه پله مذکور متشکل از 250 پله است که طول آن‌ها در نقاط مختلف بین یک متر تا 20 سانتی متر و ارتفاع هر کدام از آن‌ها از 30 تا 10 سانتی متر متغیر است. موقعیت قلعه بر روی این صخره به مدافعان آن این امکان را می‌دهد تا با نیرو و امکانات اندک از قلعه در برابر دشمنان دفاع کنند. قلعه یکان، یزید قلعه سی، کلیبر: وضع طبیعی صخره و طرز وقوع آن و همچنین دیواره‌های غیرقابل نفوذ، مکان مناسبی را برای ساخت قلعه و پناهگاه نظامی فراهم آورده است. کوه قلعه پیکان در قسمت شرقی و جنوبی خود دارای دیواره‌های غیرقابل نفوذی است و تنها یک معبر از سمت شمال غرب دارد. قسمت فوقانی کوه به صورت سه سطح یا طبقه است که در هر سطح تاسیسات دفاعی ساخته شده است. در بلندترین طبقه، باروی قلعه دور تا دور لبه کوه را فرا گرفته است.

قلعه دختران ملکان: قلعه دختران ملکان بر بلندای چندین قله که به شکل نعل اسبی به هم پیوسته‌اند و دهانه آن به سمت جنوب است، قرار دارد. ارتفاع کوه و قلعه روی آن در قسمت دهانه کم‌تر است و این ارتفاع با شیب تندی تا قسمت مرکزی افزایش می‌یابد. شکاف‌های صخره در این قلعه با سنگ‌های تراشیده و به ابعاد مختلف مسدود شده است.

قلعه سنگ، داش قلعه ضحاک، عجب شیر: تنها یک راه دسترسی از جانب شرقی و پشت روستای بازار دارد و بقیه جهات آن پرتگاه بوده و بدون تجهیزات کوهنوردی غیر قابل صعود است. با توجه به این وضعیت قلعه در جهات مختلف نیازی به برج و بارو و استحکامات اضافی نداشته و بقایای برج‌های موجود نیز عمدتاً جهت دیده بانی است.

قلعه سنگ، میانه: قلعه سنگ در زمینی به مساحت 5 هکتار و بر روی صخره‌ای که صعود به بالای آن تنها از جانب شمال غربی امکان دارد، ساخته شده است. در این سمت با کندن پلکانی در بدنه صخره‌ای، دسترسی به بالای صخره را ممکن ساخته‌اند.

قلعه علی بیگ، علمدار: ساختمان قلعه علی بیگ بر پستی و بلندی کوه گونه‌ای بنا شده که دسترسی به آن غیر از دو راه کوهستانی، غیر مقدور است. مصالح مورد استفاده در قلعه، سنگ لاشه و به مقدار کم تری سنگ تراشیده با ملات ساروج است.

قلعه قهقهه، اهر: از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه راهی است سر بالا تا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور یک سوار از آن‌ها در نهایت دشوار است، که یک نفر مانع خروج کثیر می‌تواند باشد.

قلعه نودوز، قلعه داغ، اهر: دسترسی به این قلعه تنها از یال شمالی کوه امکان پذیر است که با ایجاد دیواره بلندی این راه مسدود شده است. قلعه بردینه، بوکان: قسمت فوقانی تپه، صخره‌ای است و دسترسی به بالای آن تنها از یک جهت امکان پذیر است. در این جهت با ایجاد راهی به دروازه قلعه که به صورت راه پله‌ای در صخره کوه تراشیده شده، می‌توان رسید.

قلعه جم جم، ارومیه: بقایای این بنا بر فراز کوهی در 26 کیلومتری شهرستان ارومیه و بر سر راه این شهر به اشنویه و در نزدیکی روستاهای تغمتر، بزرگ آباد و پولوده واقع بوده و به نام‌های «شهر خرابه»، «قلعه خرابه جم جم» و «قلعه خرابه دمدم» نیز شهرت دارد. طول قلعه در حدود یک کیلومتر و عرض آن در حدود 300 متر و ارتفاع آن از سطح جلگه در حدود 200 متر است. دیواره‌های صخره‌ای کوه حفاظ طبیعی برای قلعه به وجود آورده است. از این قلعه می‌توان تمامی مناطق پیرامون را تا مسافت بسیار در معرض دید قرار داد. صعود به قلعه دم دم از طرف جنوب و شمال تقریباً محال است، زیرا این دو جبهه از تخته سنگ‌های عظیم و یکپارچه با دره‌های عمیق تشکیل یافته است... قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن پشت ماهی است که طرف شمالی و جنوبی آن دره عمیقی است که از پایین به بالا جز با نردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج به حصار نبوده و حصار نکرده، از دو طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که به جبال اتصال دارد و حصاری مرتفع و بروج عالی ساخته یک دروازه دارد و ضلع غربی آن به زمین نزدیک‌تر است و حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی قلعه قرار دارد که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی و پیچ و خم که عبور یک سوار از آن جا به غایت دشوار است.

قلعه ساری قورخان، تکاب: بخش فوقانی تپه‌ای که قلعه بر روی آن قرار گرفته به صورت صخره‌ای لخت است که تنها از باریکه راهی و با پلکان سنگی ایجاد شده در آن، به بالا می‌توان راه یافت. اضلاع دیگر به صورت پرتگاه بوده و امکان صعود از آن‌ها بدون تجهیزات کوهنوردی مقدور نیست. در نقاطی از این دیواره صخره‌ای که امکان نفوذ وجود داشته با احداث دیواره‌های مستحکم، نفوذ ناپذیر ساخته‌اند. قلعه کاظم داشی، ارومیه: بر سطح این قلعه که تنها از طریق یک ورودی و جاده سنگی به کنار دریاچه متصل می‌شود، بقایای ساختمان‌هایی از سنگ‌های بزرگ تراشیده به چشم می‌خورد. در بالای این قلعه همچنین حوضچه‌ای به طول و عرض 2.5 متر و عمق 8 متر وجود دارد که آب حاصل از بارندگی در آن جمع‌آوری می‌شده است.

قلعه ماران، نقده: سطح قلعه در حدود 135 متر طول و 55 متر عرض دارد. در قسمت غربی، دیوار صخره‌ای کوه به ارتفاع 15 متر، حفاظ طبیعی برای این قلعه به وجود آورده است. بر طبق نوشته «تاریخ مفصل کردستان» امیر بداق بن میر ابدال در دوره صفویه ماران را در تصرف داشت و آن را تعمیر کرده است.

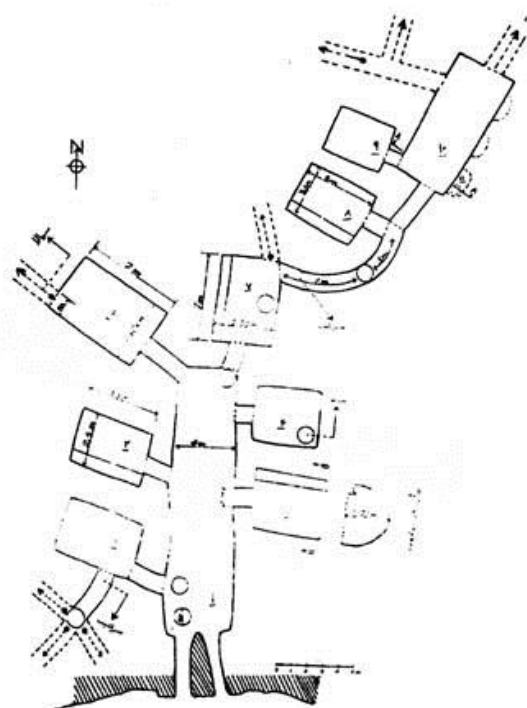
قلعه ارشق، مشکین شهر: قلعه ارشق از سه طرف به پرتگاه عمیق کوهستانی منتهی می‌شود و تنها از بخش شرقی می‌توان بدان دسترسی پیدا کرد. قلعه دیو، مشکین شهر: در قسمتی از کوه که مشرف به رودخانه و پرتگاه است، با ایجاد دیواری سنگی و پشت بنددار شکاف‌های طبیعی و حفره‌های کوه را گرفته و مسدود ساخته‌اند. طول این دیوار در کل به 500 متر می‌رسد. دیوار مزبور از تخته سنگ‌های فرم داده شده و به صورت خشکه چین ساخته شده است.

قلعه قشلاق زاخور، مشکین شهر: قلعه قشلاق زاخور بر روی صخره و در ارتفاع 200 متری از پای کوه قرار گرفته و سه جانب آن به پرتگاه منتهی می‌شود و تنها از یک سمت و توسط راه صعب العبوری می‌توان بدان راه یافت.

آیا در این شروح جز سایه اصراری از روی ترس، در جدا سری و انفراد دیده می‌شود و اگر در قرون نخست اسلامی به جز این قلاع، مکان دیگری برای تمرکز آدمی در ایران نیست، پس چه گونه می‌توان از چنین مجموعه‌های زیستی پرت افتاده و انزوا جو، سلاطین قدر قدرت شمشیر به دست فاتح هند و از چنین منافذ عبور مناسب گذر یک فرد، جنگ جویان بی‌شمار و در حیطه‌ای فاقد یک مزرعه جو، گنج‌های چند میلیون دیناری بیرون کشید و از چه طریق گسترده زبان یکسان و فرهنگ و هنر ملی در این واحدهای پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر، ممکن می‌شود که هر بخش آن از حاشیه‌ای دیگر به ایران کوچیده و راهی به روی بیگانه‌ای نمی‌گشایند؟ پس برای جواب حوصله کنید تا به خواست خدا، در مراتب بس شگفت آور دیگری از تاریخ بی‌دروغ ایران وارد شوم.

- قلاع (3)

زمانی که این بررسی بسیار مفصل و متمایز به پایان رسید و به خواست خدا، با وضوح کامل و بی‌کم و کاست بر همگان معلوم شد که یهودیان در اقدام پلید پوریم و با قتل عام کامل مردم ممتاز شرق میانه، چنان ضربه‌ای بر پیکر تمدن و تاریخ بشر وارد آوردند که آدمی، در عین نادانی به منبع این آسیب عمومی، هنوز در حال پرداخت تاوان و رفع ضایعات آن است؛ آن‌گاه با گذشت زمان، شاید سپاهی از محققان نواندیش پدید آیند تا به تدریج و در کوششی مشتاقانه و مدام، بر مبنای داده‌های این تجسس تازه، کارنامه سیاه حضور یهود در جوامع بشری را بگشایند، ابعاد خیانت آنان به آدمی و به میزبانان خویش را آشکار کنند و روایتگر مصیبت عظیمی شوند که احتمالا تصویر و مبحث زیر، بیان گوشه و نمونه آن سرنوشتی است که بومیان کهن و قتل عام شده و اجداد از دست رفته ایرانیان، در مواجهه و چاره اندیشی برای مقابله با رخ داد پلید پوریم، به اجبار از سر گذرانده‌اند.



«قلعه زیرزمینی گلستان، نیر: غار یا دژ زیرزمینی گلستان در کنار روستای گلستان و 12 کیلومتری شمال شرقی شهرستان نیر واقع شده است. دهانه این غار در دامنه جنوبی کوه موسوم به قفرچی داغ قرار دارد که به صورت دو منفذ کوچک است. از منفذ سمت چپ به صورت سینه خیز می‌توان وارد غار و پس از طی 3 تا 3 متر وارد تالار وسیعی به طول 18 متر شد. از داخل این تالار 6 تونل در جهات مختلف کنده شده که برخی به اتاق‌های کنده شده منفرد منتهی می‌شوند، اما برخی دیگر به اتاق‌هایی منتهی می‌شوند که داخل آن‌ها نیز تونل‌هایی وجود دارد. از موارد جالب توجه در این مجموعه، چاه‌های متعددی است که در کف و مدخل فضاها و نیز در وسط تونل‌ها کنده‌اند. این چاه‌ها احتمالا برای به تله انداختن دشمنان، مخفی شدن و یا مخفی کردن اموال کاربرد داشته است. راه دسترسی به تعدادی از فضاها نیز به صورت چاهی در کنج اتاق‌ها کنده شده است. به دلیل پیچیدگی و گسترش این مجموعه که امروزه تنها بخش مرکزی آن شناسایی شده، احتمال می‌توان داد از آن به عنوان یک مجموعه نظامی، پناهگاه و غیره استفاده می‌شده است. در خصوص تاریخ گذاری مجموعه مدرکی در دست نیست و احتمالا از ساخته‌های قبل از اسلام باشد.» (دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوران اسلامی، جلد ششم، صفحه‌ی 48)

این مجموعه را نه بر فراز کوه‌های استان اردبیل کنونی، که در زیر زمین دشت‌های آن ساخته‌اند و شمای بالا، که تنها ترسیمی از بخش مرکزی آن است و فلش‌های نقشه، ادامه و محدوده‌ی نامعینی را در جهات مختلف نشان می‌دهد، پانصد متر مربع مساحت دارد. مجموعه را می‌توان به دلایل چند، تدارک یک مخفیگاه برای گریختگان از پوریم شناخت و چون یابندگان این زیستگاه زیر زمینی، کم‌ترین تصور تاریخی از آن قتل عام نداشته‌اند، از این باب بدون بررسی مانده است. نکته‌ی عجیب، پهنای بس اندک ورود و خروج است که به زحمت کفاف عبور یک جثه‌ی معمول را می‌دهد و این مطلب همان اندازه در اختفاء و دفاع مهم است که تله‌ای برای ساکنان آن محسوب می‌شود، زیرا در صورت شناسایی چنین پناهگاهی، مسدود کردن همین دو باریکه‌ی ورود و خروج، برای مدفون کردن ابدی ساکنان درون آن کافی است. سرانجام و عاقبتی که وقوع آن برای ساکنان این قلعه زیر زمینی محتمل و ممکن تر می‌نماید و آشکار است که پناه بردگان به این راهروی زیر زمینی، از قتل عام سالم نجسته و در نجات جان، از انتقام جویی یهودانه گروه تصفیه پوریم و در بازگشت به زندگی معمول موفق نبوده‌اند، زیرا سازندگان چنین مجموعه‌ی عجولانه‌ای در زیر زمین، که در موقعیت خود بالنسبه مهندسی ساز است، در صورت نجات و رفع خطر و ایجاد آرامش و آزادی و احساس امنیت، به آسانی قادر می‌شدند در زمین اطراف این پناهگاه موقت و یا حتی بر روی آن، شهری بسازند که برای جغرافیای تاریخ قابل شناخت شود، شهری که هرگز نیافته‌ایم. زیرا مسلم است چنین زحمت توان فرسایی را برای تفریح و سرگرمی به جان نخریده‌اند و پرداختن به این اقدام دشوار و بی‌مثال، هدفی جز پنهان ماندن از دیدگانی خون ریز نداشته است، عرصه و صحنه‌ای که جز مورد قتل عام پوریم، در هیچ دوره از تاریخ ایران، پیش و پس از اسلام، ضرورت و مصداق ندارد و منطبق نیست. آیا این همه افسانه‌ی هجوم موهوم به ایران را، به عنوان پوشش و پاسخی برای یافت شدن احتمالی این گونه مراکز اختفاء، علم نکرده‌اند؟! پس تدارک چنین سرپناه مفصلی، که هدف نخستین آن مطلق اختفای جمعی و برای زمان دراز و نه ایجاد وضعیت دفاع است، به خوبی شرایطی را تایید می‌کند که در آن صرف ظهور، موجب انهدام می‌شده و معکوس موقعیتی است که مهاجران پس از اسلام قلاع را بر اساس دفاع و بر بلندی‌های به آسانی قابل دیدار بنا کرده‌اند. برای روشن تر شدن موضوع باید وسایل مکشوفه در این زیستگاه زیرزمینی، دوران شناسی و وضعیت استقرار جنازه‌های احتمالی و نحوه مرگ آن‌ها معلوم می‌شد. معماری این مجموعه، گرچه نشان از ساختی شتابان و توسعه یافتگی تدریجی و بدون پلان اولیه دارد، اما در عین حال از وجود اندیشه‌ی منظم ریاضی و پیشینه‌ی شناخت سازندگان آن از امکانات محلی، برای حفاری در مکانی مناسب و بدون عوارض زمین خبر می‌دهد که به طور طبیعی در عهده و اختیار و مورد نیاز از راه رسیدگان نبوده است. شاید هم یابندگان این قلعه زیر زمینی، که به طور معمول، باستان شناسان خودی و بیگانه مارک کنیسه و کلیسا خورده‌اند، از آن که با ماجرای پوریم نا آشنا نبوده‌اند، از ادامه اکتشاف این مجموعه نادر صرف نظر و گزارشی از یافته‌های آن منتشر نکرده‌اند تا دوران شناسی دقیق تر آن میسر نباشد. آیا ممکن است در جایی از این مغاره‌ی ظاهراً وسیع و طویل، لوحه و یادگار نبشته‌ای، متضمن شرح و یا اشاره‌ای به پوریم یافت شود و آیا چه مقدار از این گونه مقدمات برای گریز از قتل عام پوریم، به علت بی‌اعتنایی و ناباوری، هنوز نامکشوف مانده و اگر غالب نزدیک به تمام غارهای طبیعی در ارتفاعات و دره‌ها و درون جنگل‌های ایران را نیز سرپناهی با آثار زیست موقت و مقادیری اسکلت انسانی یافته‌ایم، که به مقیاس تدارکات همراه گروه زنده بوده‌اند، آن گاه بپرسیم چه زمانی بررسی این گونه بقایا، بر اساس امکان آن رخ داد پلید و شناخت وسعت نسل کشی عمدی پوریم، آغاز می‌شود؟!!

بنا بر این، تصویر تاریخ واقعی ایران، از آغاز ظهور مزدوران هخامنشی، که سرانجام به اقدام پلید پوریم انجامید، به عمق دو هزار و دویست سال، تا پیدایش دولت صفویه، جز نمایش ویرانی و نابودی و مرگ و انهدام و ترس و اختفا، کم‌ترین اثری از هستی آزاد و مراتب رشد مردمی نمی‌یابیم که برابر فهرست سنگ نوشته داریوشی بیستون و یافته‌های باستان شناسی مطمئن، در حجم سی ملت و قوم تولیدگر و با فرهنگ و هنرمند و مستقل، تا زمان وقوع پوریم، در مدارج عالی تمدن و تولید می‌زیسته‌اند. در عین حال دشواری بررسی کامل و دقیق قلاع ساخته شده‌ی دوران اسلامی ایران در این است که ظاهراً غالب این قلاع به مدت طولانی، به وسیله نسل‌های متمادی مورد استفاده بوده و گرچه در میان آن‌ها از قلعه‌های با مساحت 250 متر مربع، همانند قلعه بلده نور، تا قلعه‌ای با مساحت بیش از یک میلیون متر مربع، چون قلعه بختک ملکان در آذربایجان شرقی، یافت می‌شود، اما بررسی تاسیسات داخلی این قلاع، موی بر اندام محقق می‌جهاند، زیرا در هیچ قلعه‌ی پیش از صفوی، جز گودال روباز ذخیره‌ی آب باران و یا آب انبارهای مسقف و ندرتا مکانی برای انبار گندم و جو، ابنیه‌ی عمومی دیگری احداث نشده و اثری از حمام و مسجد و واحدهای کوچک تولیدی ندارد!! آیا

همین نشانه کوچک، آتش در اوراق سراپا دروغی نمی‌زند که مدعی هجوم مخرب عرب مسلمان شمشیر به دندان، به سرزمین ساسانیان است، تا مردم را ظالمانه و با زور به پذیرش اسلام وادارند؟ آیا اسلام بی‌مقدمات طهارت و مراکز عبادت معنا می‌گیرد و زندگی مسلمین بدون نیاز به مسجد و حمام می‌گذرد؟! این اشاره را آن گاه در اندازه‌ی یک دوره‌ی کامل تحقیق آزاد، مفید و موثر می‌یابم که در این قلاع آثاری از هیچ نیایشگاهی، اعم از یهودی و مسیحی و بودیستی و آتش پرستی دروغین زردشتیان نیافته‌ایم! در این صورت اگر بر فرض این قلاع را بر ساخته‌ی دفاعی بومیان قدیم در برابر هجوم مسلمین بدانیم، پس این قلعه نشینان در کجا و چه گونه از خدای خود استمداد می‌کرده‌اند و اگر دیرینه و پشتوانه بومی داشته‌اند، چرا بر فراز کوه‌ها رفته و معتقدات ایمانی خود را علنی نکرده‌اند و اگر این گریزی از سوزش شمشیر عرب مسلمان است، پس نیازمندان به این همه قلعه برای پناه، چرا شهرهای پیش از قلعه نشینی ندارند؟ و اگر این قلاع را مراکز برای استقرار نو مسلمانیان از راه رسیده بدانیم، پس این پیروزمندان به جای اشغال و اسکان در شهرهای شکست خورده‌گان، چرا به کوه گریخته‌اند و بر سئوالات این را هم اضافه کنید که از چه باب سطح زندگی عمومی در این قلاع، از آغاز نامعلوم آن تا ظهور صفویه سر مویی تغییر نکرده است؟! این مولفه‌ای آشکار در اثبات بی‌هویتی تمام و پراکندگی کامل مبنا در نزد مهاجران به ایران خالی از سکنه در آغاز طلوع اسلام و نیز قبول نبود ارتباطات موجد توسعه و پیشرفت در میان مردم ساکن این قلاع، تا میزانی است که حتی دسته بندی قومی و فرهنگی و اعتقادی و قبیله‌ای آنان نیز میسر نیست، زیرا جز یک مورد استثنا، که شرح آن را بیاورم، در هیچ یک از این قلاع آثار و نشانه‌های معمول شناخت ماهوی ساکنین آن را، از نوشته و شیء، به دست نیاورده‌ایم.

بدین ترتیب به الگوی محکم و مدرک مسلم دیگری دست می‌یابیم که ضرورت بازبینی تاریخ ایران پس از اسلام، بر مبنای قبول رخ داد پلید پوریم و مهاجرت دسته‌های پیشاهنگ همسایه به داخل نجد خالی مانده ایران را مسلم و توسل به ادعاهای کنونی در باب نحوه ورود اسلام به ایران و تلاطمات سیاسی - اجتماعی پس از آن را محدود و قبول دولت صفویه به عنوان آغازگر دوباره حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی ایرانیان، بیست و دو قرن پس از پوریم را، القاء می‌کند. مورخ در این مرحله می‌پرسد اگر ساخت مساجد بزرگ ایران را، به تعداد محدود و معین، بنا بر منابع موجود آغاز شده از قرن پنجم هجری و اوج آن را باز هم به دنبال ظهور دولت صفوی شاهدیم، پس آن غازی شمشیرکش اسلام، محمود غزنوی، که می‌گویند به دفعات تا هندوستان تاخته و سرودن شاه نامه را به مبلغ گزاف سفارش داده، بارگاه خود را کجا و در کدام بنا بر پا کرده، شب را با ایاز و دیگران زیر چه سقفی گذرانده و آن شاعرک که خواب در کنار تنور را در تقابل با شب خز و سمور محمود به مقابله نقادانه گرفته، نظر به کدام بنا داشته، محمود در چه مکان به گور رفته و چرا در حیات و حکومت ظاهراً متعصبانه نسبت به اسلام او، از حاصل آن همه غارت خیالی که در هند کرده، فرمان ساخت مسجدی را به هند و یا لاقبل به غزنه نداده، تا مغولان از خدا بی‌خبر، مجبورنباشند برای جبران سهل انگاری این متعصب در اسلام، به سرعت تغییر ایمان دهند و هند را از نمایه‌های کار کردی اسلام لبریز کنند؟! چنان که همین محمود و کسان دیگری را بر دار کشنده‌ی پیایی شیعیان ایران می‌گویند تا فقدان فرقه‌ای از شیعیان، پیش از صفویه را توجیه کرده باشند. پس به افسانه‌های کنونی در باب مراتب تاریخی پس از طلوع اسلام، همانند آن چه درباره امپراتوران مقویایی پیش از اسلام ایران یافته‌اند، توجه نکنیم که ابزار و شگردی برای محو آثار و عواقب پوریم ارزیابی می‌شوند و به هستی و هویت واقعی خویش بیردازیم که می‌تواند اساس اتحاد ملی و هماهنگی اسلامی در منطقه قرار گیرد.

اینک به سیاهه‌ای رو کنم که بقایای تاسیسات عمومی مختصر و محدود در این قلعه‌ها را فهرست و به شرح چند نمونه از همان منبع پیشین قانع شوم که زمان ابداع این تاسیسات عمومی را اعلام می‌کند: در میان این همه قلعه تنها پنج نمونه، قلعه‌ی چهریق در آذربایجان، قلعه‌ی بردوک در ارومیه، قلعه‌ی قورتان در اصفهان، قلعه‌ی ایزد خواست در راه فارس و قلعه سنگ سیرجان در کرمان، بقایایی از بنای مسجد نشان می‌دهد، که جز یکی، که منبری سنگی چند پله و چنان که به شرح بیاورم، نامطمئن و نامعلوم، از قرن هشتم هجری دارد، احداث دیگر مساجد قلعه‌ای به دوران پس از صفویه محول است؛ ده قلعه را با بقایای حمام و غالباً منحصر به پس از صفویه دیده‌ایم؛ دو قلعه بقایای کوره‌ی سفال پزی دارد و فقط در قلعه شیروان نشانه‌هایی از کوره آجر پزی سراخ کرده‌ایم و همین!

«قلعه بردوک، ارومیه: قلعه بردوک در دوره صفوی و برای کنترل این تنگه، بر بالای کوه مشرف بر آن ساخته شده است. بقایای معماری بر جای مانده در این محل مشتمل بر برج و بارو و تاسیسات داخلی آن، آب انبارها، ساختمان سه طبقه و برج دیده بانی است... در دامنه شرقی کوه و به فاصله 500 متری قلعه، بقایای مسجد زیبایی قرار دارد که بر اساس کتیبه تاریخی موجود، دو سال بعد از بنای قلعه ساخته شده است. مجموعه بناهای قلعه بردوک به شماره 1722 در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.»

«قلعه سنگ سیرجان: در میان دشت مسطحی، بر روی یک تپه صخره‌ای از سنگ آهک سفید که بلندترین نقطه‌ی آن از سطح زمین‌های اطراف حدود صد متر است، ساخته شده است. ابعاد این قلعه با احتساب دیوارهای پیرامون به 300×400 متر می‌رسد و به جهت قرار گرفتن در دشتی مسطح اشرف کامل بر مناطق پیرامون دارد... در جبهه جنوبی صخره، مکان دره ماندی است که به مقتضیات طبیعی اکثر آب‌های جاری حاصل بارندگی از آن محل جریان می‌یابد. سازندگان قلعه در تنگ‌ترین قسمت دره، دیواری با آجر و ملات ساروج ساخته‌اند تا آب جاری را جمع آوری و به مصرف قلعه نشینان برسانند... در شرق آب انبار یا حوضچه، کتیبه محو شده‌ای وجود دارد که در اصل به خط ثلث نگارش یافته بود و حکایت از ساخت حمای توسط امیر اعظم حسین بن علی می‌کرده است. سرپرسی سایکس که در دوره‌ی قاجار از این محل بازدید کرده، تاریخ کتیبه را 420 تا 430 هجری دانسته است. خرابه‌های این حمام که داخل یکی از غارهای صخره است، هنوز دیده می‌شود. یکی از آثار قابل توجه قلعه سنگ سیرجان، منبری سنگی و چند پله است که بر یک طرف آن کتیبه‌ای حجاری شده است. این منبر در قسمت شمالی قلعه و 5 متری حصار داخلی و احتمالاً در مکانی که در گذشته مسجد بوده قرار داشته است. ارتفاع این منبر که 8 پله دارد، 2 متر است. متن کتیبه‌ی منبر در پنج سطر و به خط ثلث نگاشته شده و در آن نام عمادالدین احمد و تاریخ 789 هجری خوانده می‌شود. رو به روی این منبر و به فاصله‌ی 4 متری آن، پایه ستون سنگی و مکعب شکلی وجود دارد که احتمالاً مربوط به مسجدی بوده است. پرویز ورجاوند در مقاله خود احتمال داده است که منبر مذکور در اصل آتش دانی از نوع دوران هخامنشی بوده که بعدها از آن به جای منبر استفاده کرده‌اند.»

تمام نگاه تاریخی و زمان سنجی ملزومات داخلی این قلعه را نسخ بودن خط کتیبه آن باطل می‌کند! بدین ترتیب یک بار دیگر به محض یافت شدن تکه سنگی بی‌صاحب، شاهد از راه رسیدن ورجاوندیم تا علی رغم کتیبه‌ای اسلامی، از فرط تنگ دستی و اضطراب، آن را به زردشتیان بیخشد! و نادان دیگری با نام سرپرسی سایکس، بی این که لا اقل تاریخچه کاربرد خط ثلث را بداند، بر قطعه سنگ ناخوانای دیگری، فضولانه و از سر ناهمی تاریخ نقر غلط بگذارد. اما اگر تمام این داده‌ها و از جمله مکان شمالی این به اصطلاح منبر و پایه ستون نزدیک به آن را معتبر بدانیم، پس بدون تردید این منبر کاربرد و عظمت در مسجدی قدیم را نداشته که مستمعین مقابل منبر را بنا بر قاعده، باید رو به قبله نگهدارد؛ قبله‌ای که نزد مسلمانان، بنا بر موقعیت مضبوط این منبر سنگی و ستون ضمیمه آن، رو به شمال سیرجان نیست! و به علت نزدیکی با دیوار حصار قلعه، نمی‌توان آن را در حالتی قرارداد که مستمعین مقابل آن، به طریقی رو به قبله بنشینند!

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**